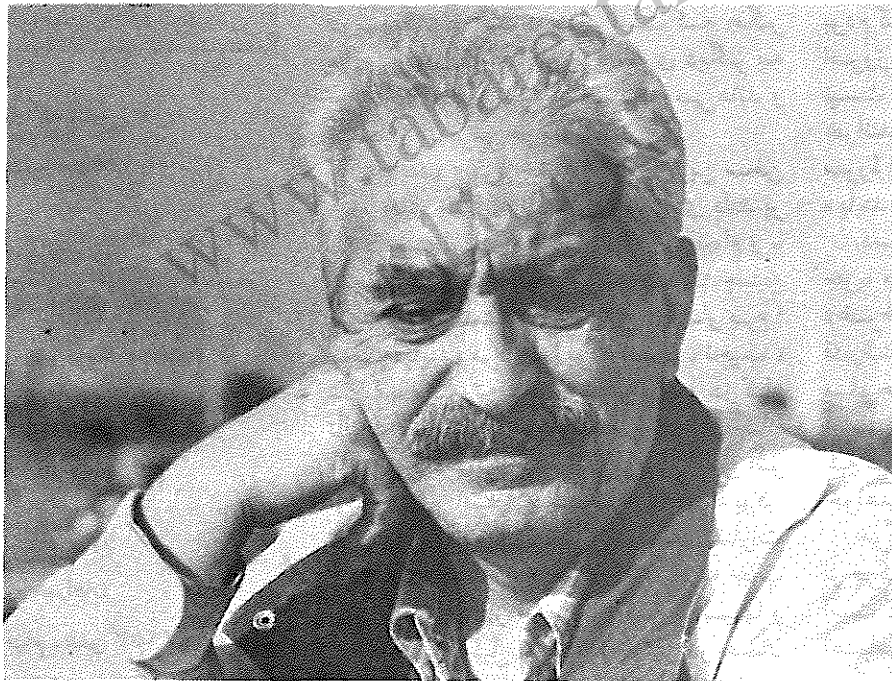


# در فراق پاینده



● مردی با کوله‌باری از مهربانی و ذاتایی ● برزسته، نه به خود بسته ● آن خانه بالای کوه ● به یاد محمود پاینده ● از انسانهای نادر این روزگار ● آن‌که به جوهر هنر و فرهنگ آراسته گردد... ● از همگرایی تا تفرقه ● پاینده در آثارش ● پاینده یاد ● از دلالتگی‌ها ● انسان‌گرایی محور آفرینش ● «و» با «دستان تمیز» ● از فراز زندگی تا فرود مرگ ● عمری با مردم نشست تا... ● فصل فراق و درد ● در سوگ، بالابندترین سپیدار ● و...  
■ یالیزی بی پاینده (گزارش مصوری از مراسم تدفین و ترحیم زنده‌یاد پاینده)



## با آثاری از:

دکتر محمد روشن - کاظم سادات اشکوری - شمس لنگرودی - عبدالرحمن عمادی - عنایت سمیعی - محمدتقی صالح‌پور - م.پ. جکتاجی - مسعود بیزارگیتی - فرامرز طالبی - مهدی اخوان‌لنگرودی - محمد گلبن - علی خداجو - دکتر سیدمجتبی روحانی - محمد فارسی - شکیبائی لنگرودی - تیمور گورگین - ناصر وحدتی - حیدر مهرانی - نادر زکی‌پور - علی صبوری - کریم رجب‌زاده - ایاذر غلامی - عباس مهری‌آتیه - سیدعلی میرباذل - فرامرز محمدی‌پور - محمد صدراشکوری - رمضان رحمتی - حسین خوش‌تراش - علی بالایی - علی محمد مسیحا - رحیم چراغی

## و اظهار نظرهایی از:

فریدون نوزاد - علی اکبر مرادیان - مجید دانش‌آراسته - رحمت موسوی - محمد بندری - بزرگ پورجعفر - حسن اسکندری - محسن بافکر - دکتر مهین خدیوی - پشتون آل‌بویه - جعفر خمانی‌زاده - مصطفی موسوی - علی صدیقی - سیدمحمدتقی میرابوالقاسمی - احمد علی‌دوست - دکتر صدرا روحانی - کامران پورصفر - هوشنگ عباسی - زمان خیری

بسم الله الرحمن الرحيم

ضمیمه شماره ۵۰

## گیله‌وا

شماره استاندارد بین‌المللی ۱۰۲۳۸۷۳۵

ماهنامه فرهنگی، هنری و پژوهشی  
(گیلان‌شناسی)

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

محمد تقی پورا احمد جکتاجی

نشانی: رشت - حاجی‌آباد (خیابان انقلاب)

ساختمان گهر - طبقه دوم - تلفن ۲۰۹۸۹

### در فراق پاینده

ویژه درگذشت محمود پاینده لنگرودی

به کوشش:

رحیم چراغی

عکس روی جلد:

محمود پاینده - اواسط آبان ۷۷

عکس از: علی محمد مسیحا

حروف چینی:

معین - تلفن ۲۸۸۳۸

لیتوگرافی:

همراهان

چاپ: قیام - تلفن ۳۲۹۵۳

ماهنامه گیله‌وا

رشت - صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵

محمود پاینده لنگرودی

تولد: ۱۳۱۰ (لنگرود)

وفات: به‌مداد ۲۸ آبان

۱۳۷۷ (تبران)

دکتر محمد روشن

### بر روسته، نه به خود بسته

از آن تن زدند. ولی بسیار شادمان شدم که کار علمی و شایسته «محمود پاینده» مورد ستایش قرار گرفت. سفارشها کرده بودم نه از سر دوستی! بر سر اعتقاد خود راسخ بودم که این اثر، ماندگار و پایدار است. امروز دیگر «محمود پاینده» دریغا که نیست، ولی آثار او به جای مانده است! هر خواننده‌ای به روانش درود خواهد فرستاد، سورة الحمدی برای او خواهد خواند. پس «پاینده» هست!

دست‌کم ماهی یک‌بار به تلفن از حال من جویا می‌شد. از سر بزرگواری می‌گفت که «عرض ادب» می‌کنم. فرهیخته بود. قدرشناس بود. دوست دانشمند مشترک ما، جناب رضازاده لنگرودی برآهنگ آراستن «جشن‌نامه» ای به نام او بود. دریغا که دیگر «یادنامه» او انشاء‌الله منتشر خواهد شد.

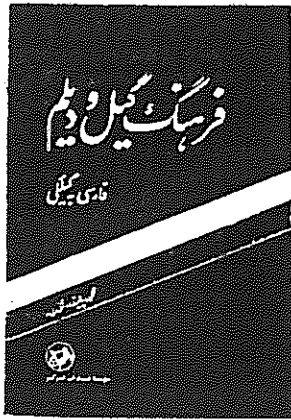
مرگ او نیز زندگی اوست! اشک ریختن بر مرگ او، گویای فقدان «مرد علمی» است که دیگر مجال آفرینش ندارد. با چه اهتمامی مجموعه اشعار «افراشته» شاعر بزرگ گیلکی سرا را آراسته و منتشر ساخت. «خونینه‌های تاریخ» را منتشر ساخت! همواره در کار بود، گویا گذران بودن زمان را می‌شناخت! از آن بود که آسودگی نسبی شناخت! رنجوری قلب را مایه خودآزاری نمی‌شمرد! لابد می‌دانست که سرانجام آدمی مرگ است. او در یاد و خاطر دوستان و برخورداران از آثارش زنده است! او به راستی «پاینده» است!

خاک بر او خوش باد و بخشایش ایزدی به همراه او.

شگفتی آور است. «پاینده» باشی و میرا! چه می‌توان کرد! مشیت ازلی است! سرانجام آدمی این است! صباحی زیستن، آنگاه سر و جان به دوست سپردن! دریغ‌گویی مرد علم است که جگر می‌سوزاند. که اگر می‌بود اثری دیگر به جای می‌نهاد، اثری نامیرا که می‌ماند و نسلیها از آن برمی‌خورند!

«پاینده» مرد خدا بود، و در این سخن هیچ جای مدهانه نیست، روزگاری بلند بر من گذشته است. بسیار کسان را دیده‌ام و با بسیار کسان دوستی ورزیده‌ام، اما چنین صفتی را کمتر توانسته‌ام به کار برم! محمود پاینده مرد خدا بود! انسان، نجیب، شریف، فروتن، سخت‌کوش، و در کار تألیف و تصنیف جانباغ! به راستی از جان مایه می‌گذاشت. گمان می‌برم نخستین اثر او «مثلها و اصطلاحات گیل و دیلم» بود. تمهیدی کردم و کتاب در «سلسله انتشارات بنیاد فرهنگ ایران» به سال ۱۳۵۲ به چاپ رسید. پس از آن بسود که «آئینها و باورداشتهای گیل و دیلم» را نیز در همان بنیاد به چاپ رسانیدم! با او آشنایی نداشتم. شاعر بود، نویسنده بود، ولی انسانی فروتن بود. بر رسته بود نه به خود بسته!

آنگاه که به کار تألیف و نشر «فرهنگ گیل و دیلم» آهنگ کرد، سفارشهایی که ضروری می‌دانستم کردم. با دانشمند شادروان - دکتر بهرام فره‌وشی - دیدار کردم، او هم با من هم عقیده بود که فرهنگ گیل و دیلم را «دستگاهی» بنویسد و واژه‌نامه‌ای کامل به کتاب بیفزاید. ظاهراً مجال نکرد. کتاب سال‌شناخته شد آن اثر، هم‌زمان «تاریخ‌نامه طبری» من هم کتاب سال شناخته شد که در هفته آخر مسئولان



رحیم چراغی

مردی

## با کولباری از مهربانی و دانایی

### کتاب‌شناسی محمود پاینده لنگرودی

- گل عصیان (مجموعه شعر فارسی)-۱۳۳۶
- مثل‌ها و اصطلاحات گیل و دیلم - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ (چاپ دوم با افزوده‌ها و با عنوان مثل‌ها و اصطلاحات گیلان - انتشارات سروش، ۱۳۷۵)
- آئین‌ها و باورداشت‌های گیل و دیلم - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵
- قیام غریب‌شاه گیلانی (دوره صفویه) - انتشارات سحر، ۱۳۵۷
- یه شو بوشم رو خشرنه (شعر گیلکی)، ۱۳۵۸
- لیله کوه (شعر گیلکی)، ۱۳۵۸
- فرهنگ گیل و دیلم (گزیده ششمین دوره کتاب سال ایران) - انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷
- دکتر حشمت جنگلی - انتشارات شعله اندیشه، ۱۳۶۸
- خونینه‌های تساریخ دارالمرز (گیلان و مازندران) - نشر گیلکان، ۱۳۷۰
- گردآوری و برگردان شعرهای گیلکی افزاشته - نشر گیلکان، ۱۳۷۴
- افزون بر این‌ها، دهها مقاله و شعر در مجلات و کتاب‌هایی چون: آدینه، چیستا، صدای شالیزار، کتاب گیلان، گیله‌وا، گیلان‌نامه، یادگارنامه فخرائی و ... منتشر کرده است.
- کتاب‌های آماده چاپ
- گیلان در شعر شاعران
- مجموعه مقالات گیلان‌شناسی
- و ...

در فراق پاینده (ضمیمه شماره ۵۰، ص ۳)

زنده‌یاد پاینده در سال ۱۳۱۰ خورشیدی در لنگرود چشم به جهان گشود و به تحقیق، چهاردهم را پیگیر و پیوسته با مطالعه و نوشتن و پژوهش سپری کرد. چهل‌سالگی که پرتلاش بود و پربار. چهل‌سالگی که از مردم و برای مردم نوشت. چهل‌سالگی که از این زاویه، به اعتلای فرهنگی جامعه کمک شایانی کرد.

با این همه او، به دلیل فروتنی و تواضع انسانی بزرگ و توانا، در جامعه ما ناشناخته ماند. پاینده را باید شناخت. باید شناخت‌نامه پاینده را منتشر ساخت.

محمود پاینده در ساعت آخر روز چهارشنبه ۷۷/۸/۲۷ (شب پنج‌شنبه)، در بستر شبانه خود به خواب ابدی فرورفت؛ که هرگز برنخواهد خواست.

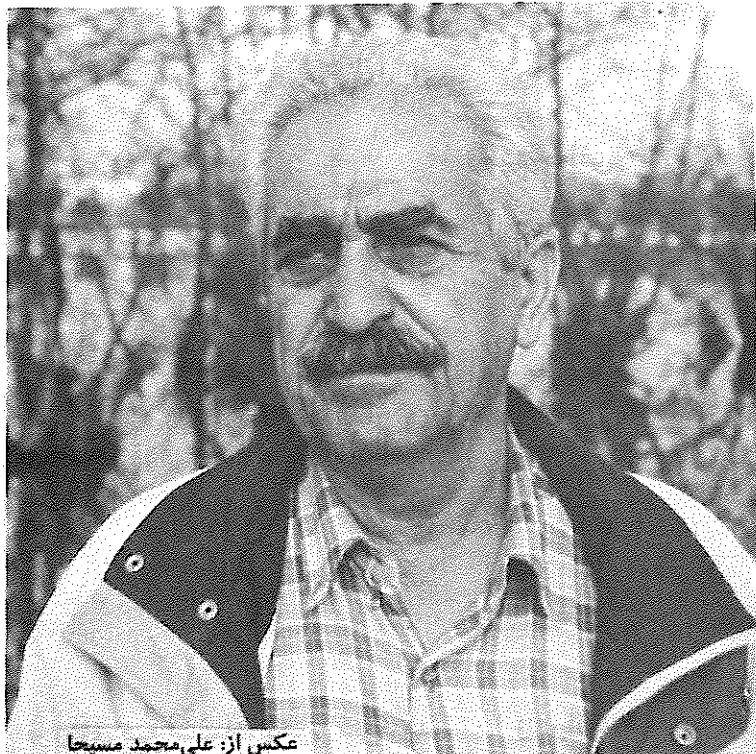
□ در این‌جا از همه سروران و بزرگانی که در فرصتی بسیار کوتاه (فاصله بین ۴۸ تا ۷۲ ساعت) مطالب و مقالات خود را برای چاپ در سوگ‌نامه پاینده، آماده و ارسال کرده‌اند؛ صمیمانه سپاسگزاری می‌شود. امیدواریم کمبودها و ضعف‌ها را بر ما ببخشایند که خواستیم این ویژه‌نامه تا شب هفت زنده‌یاد پاینده، در اختیار دوستدارانش قرار گیرد.

در روزی که آسمان، یکریز می‌گریید، گروه‌های مختلف مردم لنگرود و دیگر شهرهای گیلان به خاک سردش سپردند. شاید کمتر کسی تصور می‌کرد که گروه‌های مردم در هوایی سرد و بارانی به بدرقه مردی بیایند که به اعتراف دوست و دشمن، کولباری انباشته از مهربانی و دانایی داشت.

محمود پاینده لنگرودی، از انسان‌های سرفراز روزگار ما بود که در سال‌های پُربار و پُرفراز زندگی خود، مصدر خدمات بزرگی برای جامعه بشری و مردم سرزمین خود شد.

مردم دوستی و میهن‌دوستی او نه در حرف‌های مردم‌فریب و شعارهای گوش‌خراش، که در خلوت و رنج انسان شرافتمندی - که او بود - انعکاس می‌یافت. او تا پایان عمر خود، به پاک‌ی و راستی زیست و الگویی شد برای نسل‌های بعد از خود. او نمادی از نسل مردانِ نخبه ایران و به ویژه گیلان بود که گوشه‌ای از بزرگی آنان را در این برهه به نمایش گذاشت.

□ اما مهربانی و دانایی استاد محمود پاینده، به صورتی دیگر نیز انعکاس یافته است. امروز هر اهلی کتابی، دستکم با گوشه‌ای از تولیدات فکری او آشنایی دارد.



عکس از: علی محمد مسیحا

## آن خانه بالای گوه

می دانم که گردهمائی های رضایت بخش مرگ هم که چنان لشکریان شکست خورده در کنار هم به سوی کوره های آشوبتس می رویم، جز مذلت دیر پا چیزی در پی ندارد. حتی زندگی مرگبار آن همه ذلت بار نیست که تن دادن به مرگباوری.

حس شکست است که آدمی را «شکست خورده» و ضعیف می کند. شکست آنقدر اهمیتی ندارد که پذیرش شکست. و شکست خورده کسی است که چیزی را تحت عنوان «شکست خوردن» را می پذیرد. کسی که خود را کودک این جهان لایتناهی می داند. افتادنش را نه شکست، بلکه افتادن کودکی می داند. هرگز به مخیله کودکی هم نمی رسد که افتادنش به معنای شکست بوده است. آیا ما در مصاف با زندگی امروزمان به «قطع و یقین» شکست خورده ایم، یا برای انطباق ناگزیر با وضعیت موجود و پذیرش در ماندگی، احساس شکست می کنیم؟ ما در مراسم سرکوباری، یاران و همدلان زیادی می یابیم ولی در مراسم احتمالی شادی، همدل کمتری می بینیم و همانجا نیز ذکر مصیبت می کنیم.

همه مان در بسیاری از زمینه ها شکست خورده ایم، ولی چه شده است که از موفقیت های مان نیز محتاطانه و با نوعی نگرانی و شکست خوردگی حرف می زنیم و یا اصلاً پنهانش می کنیم؟ آیا این فرهنگ مبتذل نوکیسه گان سیستم بهار اقتصادی که لباس کهنه و چرک می پوشند تا ثروت باد آورده شان را بپوشانند به فرهنگ ملی مان بدل شد؟ آیا ما هیچ گونه شادی و آرامش در هیچ لحظه از زندگی نداریم؟

آدم جدی مان اخمو و کم سخن و افسرده گون است و آدم شاد را سبکسو و جلف می شناسیم. آواز جدی مان پر سوز و گداز و مصیبت بار است و ترانه شاد را بازاری و خوار می شماریم. لباس جدی مان سیاه است. و زیر این همه سنگینی و وقار تاریک، توفانی از هیجانات فروخورده و واپس زده دارد زیر فقر و فساد و انواع تباهی ها و تظاهر، به سنگتخته بدل می شود و همه مان در شکل گیری آن شریکیم. آیا فرهنگ آن یمگانی در بند - ناصر خسرو - را به ارث برده ایم که می گفت «نه بخندم، نه بخندانم، چون خندم □ که خرد سخت گرفته است گریبانم»؟

از سفر طولانیم که به ایران بازگشتم به نظرم می رسد همه چیز در نوعی کدورت و گرمای غبار گرفته فرو رفته است، ولی مطلقاً گمان نمی کردم که تا امروز که نزدیک به شش ماه از آن تاریخ می گذرد، بیشتر دوستانم را در گردهمائی های مرگ بینیم: گردهمائی های از بیمارستان تا گورستان.

چه شده است؟

آیا ما به سنی رسیده ایم که دیگر وقت دیدن این چیزها هست یا زندگی عمومی مان به نقطه ای رسیده که وقت مصیبت دیدن هاست؟ و چرا در سیاه روزی های چنین عمومی شده، شنیدن مصائب دیگران، به رغم همدردی انسانی، آرامش بخش است؟ آیا به سبب این نیست که ذکر مصیبت مصائب ما را توجیه می کند؟

همگانی شدن مصیبت، بار مصیبت را سبک می کند، پس همگان دست به کار مصیبت گوئی و مصیبت سازی می شوند. افراد خانواده، دوستان، همکاران، رادیو، تلویزیون، تلویزیون، تلویزیون، نشریات، همه و همه از مصیبت کوچک خانوادگی تا بلایای جهانی حرف می زنند تا با یافتن همدرد، تحمل بار آسان تر شود. ولی همه چیز خودش را تولید و تکثیر می کند و مصیبت مصیبت می زاید. و ما که این گونه بی محابا با سر به درون مصیبت ها فرو می رویم، چه آینده ای در انتظارمان است؟

آیا واقعاً زندگی مجموعه ای از مصائب بیش نیست؟ یا ما از سر در ماندگی، برای توجیه گرفتاری ها و بالا بردن تحمل مان چنین می بینیم و منتظریم که این چند روزه عمر بگذرد؟

آیا برای بالا بردن قدرت تحمل، راهی دیگر، توجیه ای دیگر نداریم؟ در تاریکی است که نیاز به نور را حس می کنیم؛ آیا جست و جوی شادی و امیدواری (به همان دلیل بی اعتباری زندگی)، باورمندی به نیروهای پنهانی آدمی و آسان گیری، راه دیگری برای مقابله با پاره ای از مصائب زندگی نیست؟ اما شاید اقبال عمومی به این یا آن راه (مصیبت گرایی و یا خوشباشی) به یک زمینه فرهنگی همگون نیاز دارد و فرهنگ مان بر چارپایه های مصیبت استوار است! نمی دانم، ولی

چرا خوردورزی عمومی مان عبوسانه و خشک است؟ آن یک در مرگ مسیح نیز دست می‌فشانند و پای می‌کوبند که عیسای مسیح به بهشت رفته است، و این یک در تولد او نیز به یاد شهادتش اشک می‌فشانند. من نمی‌دانم. ولی واقعاً آیا «در روزگار آشویتس‌ها سخن از زیبایی و شعر کار لغوی است»؟ آشویتس احتمالاً چیزی در حد همان دوره چنگیزی بود. چیزی در حد روزگار حافظ و مولوی. آیا این شور حیاتی که در شعر این دو شاعر برتر است پاسخی به سیاهی روزگارشان نیست؟ همه‌مان می‌میریم، تردیدی در این نیست. تردید در تن سپردن به زندگی مرگوار پیش از مرگ است. امر «اعتقاد و یقین» امروزه کمی از رواج افتاده و کینه است، ولی «ریزش اعتقاد» نیز الزاماً رهگشا نیست. امروز، بسیاری از شعرها و حرف‌های انقلابیون سیاسی سال‌های سی شاید ساده‌لوحانه و خوشباورانه به نظر می‌رسد، ولی عشق به شادی زندگی و تن ندادن به شکست مُنزل، به پا دارنده زندگی در آن سال‌ها بود. آنها نیز همچون بسیاری از ما تقریباً همواره شکست خورده بودند ولی همچون بسیاری مسابقه‌ئی با کسی یا چیزی نداشتند که احساس شکست کنند و از دور خارج شوند. آنها می‌دانستند که زندگی مسیری است که می‌باید طی شود و چه بهتر که در جهت کسب شادی و آزادی و امید به بهتر زیستن طی شود؛ و یکی از همانان بود محمود پاینده لنگرودی.

محمود چه در آن هنگام که در لنگرود زندگی می‌کرد و در حوزه‌های حزبی فعال بود، و چه در سال‌های سی که به تهران آمد و در حالی که زندگی مخفی داشت صفحه‌ئی در مجله «امید ایران» دایر کرده و اخبار روز را به نظم و به طنز می‌نوشت، از فعالان و پیشگامان شادی بود. محمود پاینده و شهدی لنگرودی پیشقدمان شاعران آن خطه بودند، با این تفاوت که محمود پاینده در عرصه زندگی و مبارزه و شعر، سرمشق‌مان هم بود. با احترام به محمود پاینده لنگرودی بود که من و دیگران به شعر نو روی آوردیم. او قطب‌نمای جوانان ما در آن سال‌ها بود. شنیده‌ام مجله «امید ایران» که به شهرهای دور و برمان می‌رسید به خاطر شعر پرتحرک و شاد محمود، جلو مغازه توزیع کننده، جماعت شعردوست صف می‌کشیدند. و بعد، کتاب‌های تاریخی و مردم‌شناختی و فرهنگنامه‌های او بود. مقدمه نخستین مجموعه شعر اخوان لنگرودی را او نوشت. طرح جلد کتاب تاریخی حلاج علی میرفطروس کار او بود. خوشنویسی بسیاری از کتاب‌های دوستانمان خط خوش او بود. نخستین مجموعه شعر گیلکی شهر ما از آثار او بود. و به رغم مشکلات کمرشکنش هنوز می‌نوشت و چهل سال آرزو داشت که بر نقطه‌ئی از کوه لیلا کوه که مشرف به تمامی لنگرود و خزر است خانه کوچکی بسازد تا پاره‌ای از روزها بچه‌ها جمع شوند و در حالی که از بالا به شصت سال زندگی زیر پایش نگاه می‌کند، در گردهمائی‌های شادی، بگویند و بخندند. ولی نشد. و نمی‌داند که نشده است. اما یادم هست که همین تصویر و تصور آن خانه بالای کوه، چه انگیزه شورانگیزی برای کار کردن او بود. همین شوق به بالا آیا برای کار کردن و شادی کافی نیست؟

روحش شاد

یادش را گرامی می‌داریم.

۲۸ آبان ۷۷ - تهران

محمد گلبن

## به یاد محمود پاینده

زنده‌یاد محمود پاینده را از سالهای ۱۳۳۶ و ۱۳۳۵ به این طرف می‌شناختم و با او دوست بودم. و از زمانی که پاینده دست به کار تحقیق و تألیف زد، رابطه دوستی ما مستحکمتر شد. هروقت که نیاز به منبعی داشت زنگی می‌زد و یا به سراغم می‌آمد و کتابها و نشریات مورد نیازش را به او می‌دادم و گاهی نیز خودم منابع را برایش به روزنامه کیهان می‌بردم. زمانی که مشغول تدوین و تألیف کتاب ارزنده آئینها و باورداشتهای مردم گیل و دیلم بود، نیاز به مجله فروغ زنده‌یاد ابراهیم فخرایی و نیز مجله فرهنگ داشت. می‌خواست ببیند در آن روزگاران این دو نشریه درباره مردم‌شناسی چه کرده‌اند. همان روزها زنگی به من زد و گفت فلانی به مجله فروغ و فرهنگ نیازمندم. خدمت استاد فخرایی رفتم، مجله فروغ را به صورت کامل ندارد.

به او گفتم هر دو مجله را دارم. یک روز صبح خیلی زود به خانه‌مان آمد. مجله‌ها را صفحه به صفحه ورق زد و چند یادداشت کوتاه برداشت. موقع رفتن گفت در شهر و دیار ما از هرکه سراغ این دو نشریه را گرفتیم، اظهار بی‌اطلاعی کرد، تنها کریم کشاورز بود که فهرست برخی از مطالب این دو مجله، به ویژه مجله فرهنگ رشت را در حافظه نیرومند خود داشت.

محمود از زمانی که به کار تحقیق و تألیف پرداخت، خیلی صبور و بردبار شد. کار خود را به طور جدی دنبال می‌کرد. اگر درباره کلمه و یا ضرب‌المثلی شک داشت تا یک نفر اهل کار و راه را پیدا نمی‌کرد و نمی‌پرسید، آرام نمی‌گرفت. محمود دارای چندین حسن بود. دقیق بود. شاعر بود. خطاط بود و محقق و مؤلف. و بالاتر از همه، وطن پرست بود و ایران را از جان و دل دوست داشت. من بارها در محافل و مجالس شاهد بودم هروقت صحبت از ایران و سجایای مردم ایران به میان می‌آمد محمود از اینکه بچه‌های ما ایران خود را کمتر می‌شناسند، گله می‌کرد.

محمود از وقتی که با کیهان همکاری خود را قطع کرد، کمتر او را می‌دیدم. دو سه سال گذشته ارتباطی با او نداشتم. گاهی تلفنی می‌زد و احوالی می‌پرسید. پاینده چندین اثر درباره فرهنگ مردم گیل و دیلم انجام داد. بی‌شک کارهای تحقیقاتی او ماندگار است. آخرین اثری که از او دیدم مجموعه آثار افراشته است که به فارسی ترجمه کرده است. خدایش بیامرزد.

پژوهشگری را نمی‌شناسم که بیشتر از او به فرهنگ و لایتش خدمت کرده باشد. محمود پاینده را می‌گویم که در رفتار و گفتار، در خانه و محفل کار، در محفل دوستان و در جمع اغیار، یک «گیله‌مرد» واقعی بود. علاقه داشتن به فرهنگ زادبوم و نیز به فرهنگ میهن امری طبیعی است و به هر حال از آدمی که چند دهه از عمر خویش را وقف شناخت و شناساندن فرهنگ کشورش کرده جز این نمی‌توان توقع داشت؛ اما او عاشق بود، عاشق فرهنگ عامه گیلان و فرهنگ خاصه ایران. به گیلان عشق می‌ورزید و در تهران هم که بود فکر و ذکرش گیلان بود.

□

محمود پاینده از کسانی است که در روزگار جوانی به گروه «زنده‌باد» - «مرده‌باد» پیوست و با شور تمام به راه «نجات توده‌ها» گام نهاد، اما پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به اجبار از زادگاه خویش (لنگرود) دل کند و راهی تهران شد و در تهران چه سختی‌ها به جان خرید تا توانست به آرامش نسبی دست یابد. وقتی از آن روزها یاد می‌کرد، روزهای دربه‌دری و جان‌کندن برای یک لقمه نان و به هر کار سخت و طاقت‌فرسایی تن در دادن، به شدت اندوهگین می‌شد، اما با لبخند و گاه ریشخند رشته سخن را می‌گسست و به لطیفه‌گویی و مزاح می‌پرداخت. در نگاه او ظالمان و دلالان و نان به نرخ روزخوران و ریاکاران و مدعیان نه تنها انسان نبودند و جایگاهی در میان انسانها نداشتند، بلکه تصویرهای مضحک و «کاریکاتور» هایی بودند که برای ریشخند کردن خلق شده بودند، و آدمی می‌توانست دستش را روی شکمش بگذارد و از ته دل به این تندیسهای مسخره، که از انسان و انسانیت بسوی نبرده بودند، بخندد.

او اگر در روزگار جوانی، که احساس بر عقل برتری دارد، با چنان کسانی مبارزه می‌کرد و جاننش را به خطر می‌انداخت، در روزگار پاپا به سن نهادگی، که عقل بر احساس برتری دارد، فرصت را غنیمت می‌شمرد تا این جماعت را که برای مضحکه شدن خلق شده بودند ریشخند کند.

□

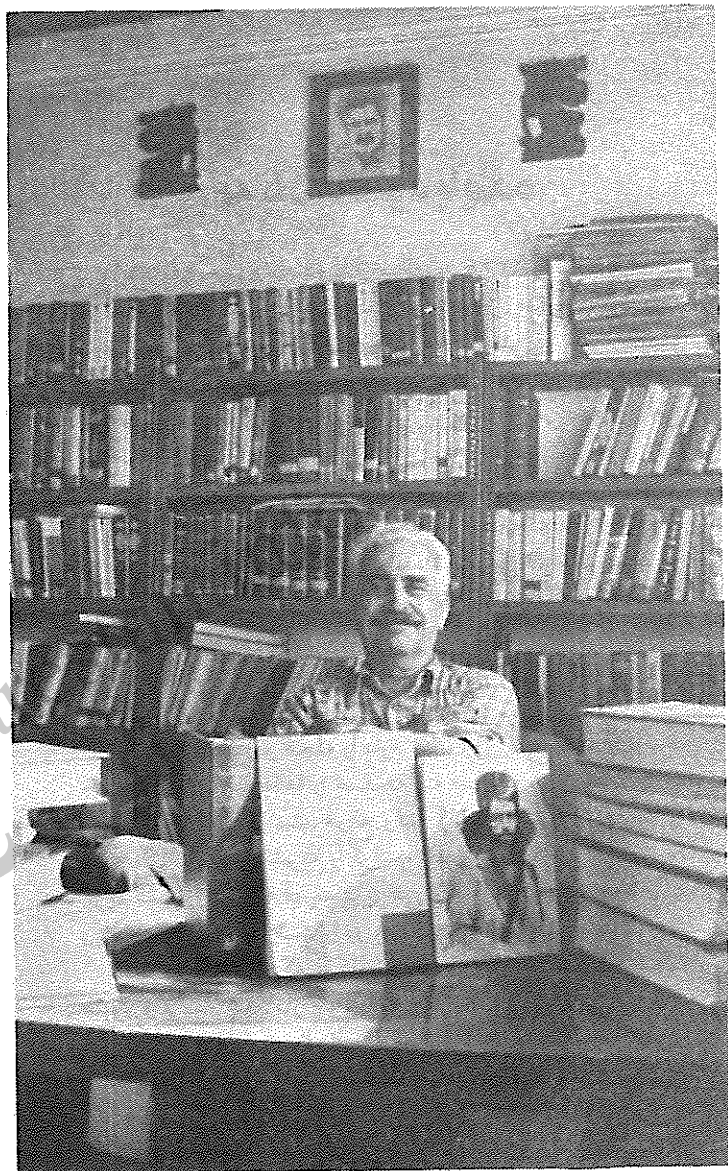
محمود پاینده شاعر، نویسنده، محقق، طنزپرداز، نقاش، خطاط و ... بود. در جوانی به شعر رو آورد و در میانسالی به میدان پژوهش قدم نهاد و عمر تا پایان در این راه صرف کرد.

در سالهای جوانی روزنامه‌نگاری هم می‌کرد و در مجله‌های آن زمان، از جمله «امید ایران»، قلم می‌زد.

مجله «امید ایران» پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، از مجله‌های خوب و خواندنی بود، و محمود پاینده مسئولیت صفحاتی از آن (از جمله صفحه شعر) را به عهده داشت. من در آن سالها دانش‌آموز دبیرستان و از خوانندگان مجله‌های خوب از جمله «امید ایران» بودم. هنوز به یاد دارم که «محمود» خیرها را به نظم در می‌آورد:

«تقی» سی‌ساله، شهرت «مرتضایی»  
خمیرگیر دکان نسانوایی  
زیس از تنگدستی بود مغموم  
همین امروز خود را کرد مسموم!  
جنازه دفن شد در مسگرآباد  
پس از تحقیق کافی ... نقل از داد

«مسگرآباد» از گورستانهای قدیمی تهران و «داد» از روزنامه‌های معروف آن زمان بود.



عکس از: علی محمد مسیحا

## کاظم سادات اشکوری از انسانهای نادر این روزگار



## آن که به جوهر هنر و فرهنگ آراسته گردد...

از داری تو در غم ریشه دانی  
میون گیل و دیلم ریشه دانی  
سینفیدرود تی غم گل تانه منینه  
آخه در قلب آدم ریشه دانی  
ترجمه:

درخت آزادی هستی تو در غم ریشه داری  
در میان گیل و دیلم ریشه داری  
سینفیدرود نمی تواند غمت را بر زمین بگذارد  
آخر در قلب آدم ریشه داری

عصاره‌ی خیال، تفکر و اندیشه‌ی زنده‌یاد محمود پاینده در سه عرصه متجلی می‌گردد. حیات فرهنگی و هنری او را بیش از چهار دهه شعر، تاریخ و پژوهش‌های گرانسنگ فولکلوریک تشکیل می‌دهد. شعر گیلکی پاینده همواره نموداری از آواها، سرودها، غم‌ها و شادی‌های مردم گیل و دیلم بوده و ترانه‌های او را اقتشار زحمتکش جامعه هنگام کاشت، داشت و برداشت زمزمه می‌کنند.

جان‌مایه‌ی اشعار محمود پاینده‌لنگرودی این فرزند خلیف شاعر انقلابی محمدعلی افراشته - همان‌گونه است که خود درباره‌ی افراشته می‌نویسد: «... شعر او بیان آرزوها و زبان‌گویای انسانهای بی‌زبان ماست دست‌مایه کار شعر گیلکی او مثلها و اصطلاحات و باورداشته‌ها و زبان‌زدهای مردم کوچه و بازار شهرها و روستاهای گیلان است و زبان شعرهای روان او آنقدر با زبان مردم جوش خورده است که بسیاری از گفته‌هایش ضرب‌المثل و زبان‌زد خاص و عام شده است.»<sup>(۱)</sup>

پشتوانه‌ی غنی اشعار و آثار پاینده از عمق شناخت و دانش گسترده او نشأت می‌گیرد. در این زمینه می‌توان به کار سترگ فرهنگ گیل و دیلم اشاره نمود.

کتاب ارزشمند گیل و دیلم آیینی تمام‌نمای خواست‌ها، آرزوها، رنج‌ها و تلاش اقوام سرزمین گیلان است. شعر پاینده نه برگرفته از زندگی بلکه خود زندگی است. منظومه «یه شو بوشوم روخونه»، «لیله کو» مجد و عظمت غارت شده‌ی گیلان را به جان فریاد می‌کند.

در درد دلی که با زنده‌یاد محمود پاینده داشتیم، معتقد بود: «هنوز باید شعر پویا و زنده را در میان اشعار و آوازهای بومی جستجو کرد.» محمود پاینده لنگرودی به جوهر هنر و فرهنگ آراسته بود. زن و فرزند، مال و منال، اختناق، استبداد هیچ‌چیز نتوانست مانع این آراستگی گردد. آن‌که به جوهر هنر و فرهنگ آراسته گردد جهان به تمامی از آن او خواهد بود.

تاریخ همواره یاد و خاطره‌ی محمدعلی افراشته، حسن طالبی، علی زیباکناری، حجت‌خواجه‌میری، بیژن نجدی، شیون فومنی، محمد امینی، دریایی لنگرودی، شهیدی لنگرودی، حسن ملت‌پرست و پاینده لنگرودی را زنده خواهد داشت.

شعرهای محمود را در «امیدایران» می‌خواندم تا اینکه کتاب کوچکی تحت عنوان «نغمه‌های زندگی»، نشریه شماره ۱ امید ایران، در دی ۱۳۳۳ منتشر شد. در این کتاب آثار شاعرانی که شعرشان در «امید ایران» چاپ می‌شد، گرد آمده بود. شاعرانی چون: ان. رهرو، رضا ثابتی، سیروس نیرو، صهبا مقداری، ع. فریاد، «عزیز»، محمد کلاتری، منوچهر نیستانی، موج، ناصر فرهادی، ناصر نظامی، نصرت رحمانی و ... که از «محمود» هم پنج شعر (بیکار، یأس و امید، طلاق، هرگز و ولگرد) در این مجموعه چاپ شده بود. بعدها او، در سال ۱۳۳۴، مجموعه شعری با نام «گل عصیان» با مقدمه «پرویز جهانگیر» منتشر کرد.

شعرهای آن سالها در حال و هوای خاصی بود و محمود هم که در آن فضا به سر می‌برد، آن‌گونه که در آن زمان خریدار داشت، شعر می‌سرود:

«فومن» چه شد؟ «ضیایر» بیدار تو چه شد؟  
دست برننج پرور «کسما» مگر شکست؟  
فریاد «غزایان» تو خاموش شد مگر؟  
گیلان! که دست و پای ترا خائنه بست؟  
برخیز!

او در شعر گیلکی نیز از نامداران بود. کتابهای «یه شو بوشوم روخونه»، «لیله کو» و شعرهای دیگر گواه این مدعاست.

در سال ۱۳۳۶ نیز کتاب کوچکی با نام «ترانه‌های گیلکی» (مجموعه ۴۴ دوبیتی) از ناصر فرهادیان، شهیدی لنگرودی و محمود پاینده منتشر شد. پانزده ترانه از این مجموعه از محمود پاینده است:

می‌جون اره، می‌دیل، اوره اسیره  
نستونه بی‌شوم آروم بگسیره  
عزیزون! سخخته ای سال و زمونه  
جماین، نگذارین می‌دیل بمیره.

محمود شاعری را هم به گیلکی و هم به فارسی ادامه داد، اما در حاشیه و بیشتر به تحقیق پرداخت. از پژوهشهای ارزنده او می‌توان از «مثلها و اصطلاحات گیل و دیلم»، «آئینها و باورداشته‌های گیل و دیلم» و مخصوصاً «فرهنگ گیل و دیلم» نام برد. پژوهشهایی نیز در مسائل تاریخی گیلان انجام داد که «دکتر حشمت جنگلی»، «خونینه‌های دارالمرز» و «قیام غریب‌شاه» از آن جمله است.

درباره کارهای پژوهشی محمود پاینده حق این است که به تفصیل و در فرصتی دیگر سخن گفته شود؛ در این فرصت می‌گویم که، من سی و چند سال با محمود دوست بودم و از او خاطره‌ها دارم و نکته‌ها به خاطر سپرده‌ام که نیازی نمی‌بینم در اینجا عنوان کنم.

اما اکنون با تأسف بسیار باید بگویم که در این سال و زمانه انسان متفکر و اندیشه‌مند و نیز مهربان و دوست‌داشتنی نه تنها کمتر می‌توان یافت بلکه از این جماعت اندک هم روزبه روز کاسته می‌شود. و محمود یکی از انسانهای نادر این روزگار بود.

به راستی چه سخت است نوشتن درباره دوستی که دیگر در میان ما نیست! ای کاش بود و کارهای ناتمامش را به انجام می‌رساند. اما در نبود او هم وجودش احساس می‌شود، با آثار ارزنده‌ای که، به ویژه در زمینه‌های پژوهشی، از خود به یادگار گذاشته است.

۲۹ آبان ۱۳۷۷ / تهران

اما در غیاب «دیگری» جهان آئینه ثابتی ست، فریبکار که مدام از برابر آن می‌گذری، بی آنکه با خود دیدار کنی. آخر شناخت خود مستلزم دیده شدن از چشم «دیگری» ست ورنه سعدی نمی‌گفت که هرکس را عقل به کمال نماید و فرزند به جمال.

\*\*\*

در آن موقعیت، محمود پاینده، از خود بیرون زده بود که دیده شود و دیده می‌شد که خلاف جهت آب شنا می‌کند. که می‌خواهد موقعیت را به سود رابطه همدلانۀ انسان با انسان بگرداند، روح جهان را در جغرافیای کوچکی احضار کند و به شاعر یعنی آدم آگاه شهر و دیار خود بیاموزد که شرط اول قدم در کسب معرفت، شناخت جغرافیای کوچکی ست که همه جهان را در خود فشرده است. که خردی و بزرگی جغرافیا به قدر ادراک اثرگذار آدمی ست. مگر نه اینکه نام یوش را نیما بلند آوازه کرد؟ ولی لنگرود محمود پاینده به همت او در وجود اخلاف وی امتداد یافت. محمود پاینده علی‌رغم اشتغال به کار مطبوعاتی، اهل جبار و جنجال و توهم کسب منزلت به ضرب چاپ عکس و «تفصیلات» نبود.

ساده، یعنی شفاف می‌زیست. به گواهی آثار موجودش به گیلان عزیز عشق می‌ورزید. واقعه مرگ او که متداعی مرگ شماری از فرهیختگان این ملک است، مصداق بارز مرگ در غربت و چرا نگوییم این همه به معنای زندگی در غربت است.

\*\*\*

در آن جهان که همگردی انسان با انسان افق‌های تنگ را می‌گشاید و همدلی به همزیانی می‌انجامد، پژواک زخم‌خورده محمود پاینده همیشه شنیدنی ست:

پهلونون کسمر دسک اگسر  
قهرمونون سپر بشک اگسر  
بسادیجی، بسورون جسی  
سسیل جسی، تسوفون جسی  
لیلی کسوه سرنان جیر  
لیلی کسوه سر نیان جسی

ترجمه:

اگر کمر پهلوانان خم شود  
اگر سپر قهرمانان بشکند  
از باد، از بوران  
از سیل، از توفان  
سر لیلاکوه خم نمی‌شود  
سر لیلاکوه خم نمی‌شود

## از همگردی تا تفرقه

به خاطره عزیز محمود پاینده

نه جهان از آنچه بود بزرگ‌تر شده است، نه انسان خردتر، پس چه اتفاقی افتاده است که دیگر «خوب قدم» ما با «ضربان دل‌ها» نمی‌خواند؟ جهان و انسان که می‌گوییم همین پهنای ژرفای تجربه زیسته است که مقدم بر هر تاریخی است و مرکب است از معدودی آدم که در تنگنای فضا به زبان مشترک حرف می‌زنند.

و این زبان، نه زبان دستوری، یعنی زبان آدم‌های متکلم وحده است، نه زبان سوداگرانه زرگری، نه زبان سوداهای بزک شده پرسود به ظاهر معنوی، بلکه زبان مشترک آدم‌هایی است همدل که روزی روزگاری دور، راسته خیابان «نادری» تهران را می‌گرفتند تا دورتر در زیرزمین «لاکان» فرود آیند و به «لیلاکوه» محمود پاینده بنگرند.

حالا در این میانه بهانه فزونی مشغله بالا گرفته است و تنگناهای مالی نیز که جز گروهی از ما بهتران، باقی دچار آند، احکام تفرقه را تأیید می‌کنند. ولی حقیقت این است که درها بسته است و کسی به انتظار کسی نیست. اما چرا، کافی ست، این نظم مسلط را خیر ناخبری به هم زند و آن وقت است که همه به مجلس ختم هجوم می‌آوریم، در جستجوی گمشده، گمشدگان، انبوه جمعیت را می‌کاویم و تا بانگ [متفرق شوید] دنباله ختم را ادامه می‌دهیم.

آیا همیشه موقعیت‌ها، مستقل از ما بر ما فرمان می‌رانند؟ آیا نمی‌توان به قدر رخته و روزنی در چینه‌شان شکاف افکند تا این چنین دیدارها به قیامت نیفتد؟ آیا این موقعیت‌ها مطلقاً بیرونی و تحمیلی‌اند یا اشتغالات درونی نیز درست در جهت [متفرق شوید] عمل می‌کنند؟ تعمیمی که به درون می‌آید و برمی‌گردد. در این اشتغالات درونی، جای «دیگری» کجاست؟ و اصلاً جایی دارد، یا نه، فقط نردبانی ست برای بالا رفتن و اگر تن ندهد، پادافره‌اش حذف است و انکار. آیا تعمیم این خطاب بیرونی، فقط انکار نظری ست یا حذف عملی و یا تعلیق «دیگری» از سر ترحم و تحقیر و استنفاء؟

ایله مردا

عدوی تو نیستم

انکار توام.

در فراق پاینده (ضمیمه شماره ۵۰، ص ۸)



مثلاً و اصطلاحات گیل و دیلم

تألیف  
محمود پاینده

زنگنه  
۱۳۰۰

آیینها و باورهای آستخانی گیل و دیلم

تألیف  
محمود پاینده



م. پ. جکتاجی

پاینده

در

آثارش

هر جور بخوانی رواست، چه به مفهوم "محمود پاینده" در آثارش، چه به تعریف "جاودانه و مانا" در آثارش. در اصل فرقی نمی‌کند، به یک جا می‌رسد.

از محمود پاینده لنگرودی تا کنون این آثار منتشر شده است:

- گل عصیان (مجموعه شعر فارسی)، ۱۳۳۶
- مثل‌ها و اصطلاحات گیل و دیلم، ۱۳۵۲
- آیین‌ها و باورداشتهای گیل و دیلم، ۱۳۵۵
- قیام غریب شاه گیلانی، ۱۳۵۷
- به شو بوشوم روخونه، ۱۳۵۸
- لیله کوه، ۱۳۵۸
- پل خشتی لنگرود، ۱۳۵۸
- فرهنگ گیل و دیلم، ۱۳۶۷
- دکتر حشمت جنگلی، ۱۳۶۸
- خونینه‌های تاریخ دارالمبرز (گیلان و

مازندران)، ۱۳۷۰

شعرهای گیلکی افراشته، ۱۳۷۴

مروری بر عناوین، مضمون و محتوی هر یک از این آثار حقیقتی شیرین را آشکار می‌کند و آن اینکه محمود عاشق گیلان بود و در عشق خود صادق بود و در صدق خود کم نظیر. از سال ۱۳۳۶ که اولین کتاب خود را چاپ کرد تا سال ۱۳۷۴ که آخرین کتاب او منتشر شد ۳۸ سال گذشت. در این مدت گاه آرام و کند و گاه با شتاب و تند یک راه مستقیم را دنبال کرد و روی هم آثار ریز و درشتی خلق کرد ماندنی و خواندنی و داشتنی، تا اینکه کتاب زندگی خود او به پایان رسید. پاینده را در آثارش می‌توان خلاصه کرد.

اگر گل عصیان را که مجموعه شعر فارسی اوست و در سال ۱۳۳۶ چاپ شد به عنوان نخستین کار او یعنی دوره شور و احساس

جوانی و زمان اظهار وجود و اعلام حضور کنار بگذاریم بقیه آثارش تماماً در خصوص گیلان است و تازه در همان سال ۳۶ هم به اتفاق ناصر فرهادیان و زنده یاد شهدی لنگرودی جزوه کوچکی بنام دوبیتی‌های گیلکی انتشار داد که مقدمه آن به قلم خود اوست.

پاینده اما از سال ۱۳۵۲ دوره بلوغ و پختگی کار خود را آغاز کرد و بتدریج توانست به عنوان یکی از پایه‌های اصلی، مقاوم و شکیل مطالعات گیلان‌شناسی در جامعه فرهنگی گیلان تثبیت شود.

"مثلاً و اصطلاحات گیل و دیلم، آئینها و باورداشتهای گیل و دیلم و فرهنگ گیل و دیلم" سه کتاب ارزشمند او در حوزه مردم‌شناسی گیلان به حساب می‌آیند و در واقع مجموعه بدیعی از واژه‌ها، مثل‌ها، تعبیر، اصطلاحات، آداب و سنن مردم گیلان است که در شرف امحاء و فراموشی بوده است و محمود آنجا را پاینده کرد. مردم همیشه برای او اصل و عزیز بوده است. در صدر و صاحب شأن بوده است. "غریب شاه گیلانی" و "دکتر حشمت جنگلی" دو چهره مبارز و ظلم‌ستیز تاریخ گذشته و معاصر گیلان سوژه دو تحقیق اوست. بر پایه‌های غریب شاه که علیه حکام سلطه‌گر صفوی شوریده بود به دستور شاه عباس نعل زدند و چون اسب دور چهار باغ اصفهان دوآندند و آنگاه بدنش را با گلوله سوراخ سوراخ کردند و حشمت را به انگیزه مبارزه با سلطه گران داخلی و خارجی به چوبه دار سپردند که درس عبرتی برای جنگلیان شود. انتخاب این دو شخصیت تاریخی و تحقیق در زندگی و افکار آن دو خود ناشی از داشتن روح آزادگی و عزت نفس و سپاسمندی از کسانی است که در راه آزادی وطن جان سپردند. محمود خود انسانی وارسته و آزاده بود. خاکس و مغرور. سخت زیست اما نلغزید.

"به شو بوشوم روخونه" و "لیله کوه" دو دفتر شعر گیلکی پاینده بیان احساسات شاعرانه و در عین حال دردمندانه از زندگی مردم رنجکشیده ولایتش است که شاعر با زبان قومی خود آن را فریاد می‌کند، و مردمش چه آسان و زیبا آن را تا مغز استخوان خود درک می‌کنند و شاعر شهر خویش را باور می‌کنند.

"خونینه‌های تاریخ دارالمبرز" که در بحبوحه هشت سال جنگ ایران و عراق و دریای خونی که ریخته می‌شد نوشته شد، تألیف ستایش انگیزی است از سرگذشت خونبار مردم گیلان و مازندران (گیل ماز) که

تاریخ مشترک خون‌آلودی داشته‌اند و از ابتدای تاریخ تا نهضت جنگل به انتخاب او از کتب تاریخی استخراج شده و در یک جا گرد آمده است. این کتاب فقط جنگنامه نیست عبرتنامه و پندنامه‌ای است در نگرش از جنگ و ستایش از صلح و مهر و دوستی. محمود آرام و مهربان و دور از هر جنجال و هیاهو آیتی از محبت بود. لیکن مهر آمیزش بر روی هر کس می‌افتاد تا ابد شیفته‌اش می‌کرد.

"پل خشتی لنگرود" جزوه کوچکی است در تعریف بزرگترین نماد تاریخی زادگاهش. مختصر و مفید. نظر بلندی پاینده است بر آثار تاریخی که تنها نشان از فخر اشرافی ندارد بلکه یادگاری از خیرات و برکات بجای مانده از برخی فرمانروایان عادل و خیر خواه تاریخ قدیم گیلان بوده است.

در "شعرهای گیلکی افراشته" اگر چه به عنوان گردآورنده و مترجم حضور می‌یابد اما انگیزه کار بخاطر اهمیت وجود افراشته به عنوان یک شاعر مردمی و پیشکسوت در شعر گیلکی است که رغبت او را دامن می‌زند. مضافاً به این، کار زیبای او در عرضه این اثر ضبط پاره‌ای از اشعار افراشته بود که تا پیش از این تاریخ در هیچ مجموعه دیگری ثبت نشده است. در واقع این کتاب دیوان کامل افراشته است.

پاینده آنچه را هم که در دست داشت راجع به گیلان بود: گیلان در شعر شاعران و مجموعه مقالات گیلان‌شناسی. آنچه را هم در سر داشت و به سن یا دیگران گفته بود باز در خصوص گیلان بود. حتی اگر به ریز عناوین مقالات چاپ شده او در مجلات مختلف مخصوصاً گیله و دقت کنیم می‌بینیم پاشنه کار او همیشه به لولای گیلان می‌چرخید. این است که می‌گویم پاینده انسانی بود عاشق و در عشق خود صادق و در صدق خود کم نظیر. روحشان شاد ابراهیم فخرائی و جهانگیر سرتیپ پور هم چنین بودند اما در تعدد کار، پاینده از هردوی آنها پیشی جسته بود.

ده جلد کتاب راجع به گیلان نوشت اما در پردازش آن جز به مردم و شأن بخشی به آنان، تقدیر از آزادی و وطن‌خواهی و شرافت انسانی، بیان احساسات به زبان مادری، در نگرش جنگ و خونریزی و ستایش از خیرات و برکات فکر نکرد. انسانی که چنین می‌اندیشد جهانی است و هر قوم پرداز می‌بسته نمی‌اندیشد.

بِه رُوز شِیمِه مِرا بَهِ، مِی پَا بَشکَنن  
 مِی چِیُو رُزنَ مِی جِگَر دَشکَنن  
 هِنَدِه خِشُوش و دُزَس بُسَم  
 زَنکِشِن هَمِرا دُوس بُسَم  
 آخ جَمَلَن، وَخِستی ای را بَنِشتم  
 شِیمِه وِیَسین بِل انِسیم بَنِشتم  
 شِیمِه وِیَسین بَنِشتم  
 جِجان گِیَل بِن بِن بُسُوردم  
 ترجمه:

روزی برای راهنشان، پای مرا شکستند  
 استخوان پهلویم را در جگرم درستند  
 بازم بسودم شاد و درست  
 با جوانان هممه و دوست  
 آه بچه‌ها! وقتی در این راه ره‌نشین شدم  
 برای شما آتش گرفتم، برشته شدم.  
 بهر شماها مردم  
 جان زیر خاک بردم

به آب زندگی بخش روی آوردن و با آن راز و نیاز  
 کردن در سرزمین آب و دریا، یک رسم کهن کهنسالان  
 روستا بویژه زنان دیلم در برخی جاها بود که بهنگام  
 دشواریهای سخت، شب، یا تاریکی بامدادی به آب  
 روان رو آورده تنها با آن درد دل می‌کردند و گره‌گشایی  
 می‌جستند. چنانکه گوئی هنوز این دستور روزگاران  
 از یادرفته را بکار می‌بندند که «نخست بآب روی آور  
 و نیاز خود از آن بخواه ای زردشت!» (۱۱)

سرزمین و کوهستان لیل = Leil، در گوشه  
 جنوبی لنگرود، از زمان قدیم یکی از خاستگاههای  
 مردم دلیر و سرفراز و مبین‌دوست بود. چنانکه لیلی،  
 پسر نعمان، سردار نامدار دیلمی، در آغاز جنبش  
 (زیدیان) از همین لیل بود که لیلی خوانده میشد. (لیله  
 کوه) یا کوه لیل، برای لنگرودیها همواره جای  
 خوشایند و برای محمود پاینده، شاعر ما، نشانه‌ای از  
 استواری و سرفرازی بود.

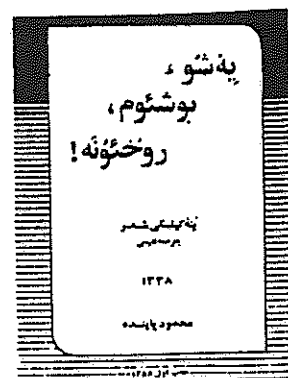
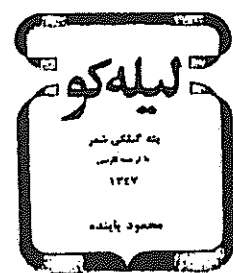
م. پاینده، سی سال پیش، در ۱۳۴۷ در دفتر دیگر  
 از شعر خود که بنام (لیله کوه) و به گیلکی چاپ و  
 پخش شده، با آن کوه پهلوان‌خیز راز و نیاز کرده و  
 گفته: [روزگار، مانند باد، هرچه سپری شود، چیزها  
 چون خاک کشت زیر و رو شوند، اگر کمر پهلوانان  
 زورمند بشکند، اگر گوی ماه شب چهارده بزمین  
 بخورد و آنرا بشکند، باز هم لیله کوه سینه سپر کرده و  
 برپا خاسته و استوار بر سرچایش ایستاده است.

لیله کو، سینه سپر بشوده و قایم ویریا  
 هَسَنیدِخوجاسَر، ایسا]

فرهنگ مردمی گیلان که شاخه برومند از درخت  
 فرهنگ جساودانی ایران است، یکی از فرزندان  
 خسدمنگذار خسود را از دست داد. محمود  
 پاینده لنگرودی: شاعر - نویسنده - پژوهنده -  
 گردآورنده واژه‌ها و مثل‌ها و باورداشت‌ها و آیین‌ها و  
 سرگذشت‌های تاریخی مردم گیلان - فرهنگ‌نویس و  
 خوشنویس - نقاش، دوستدار با صفای مردم،  
 خواستگار هنر و دانش، فروتن و بی‌آلایش، نزدیک  
 پایان آبان ماه ۱۳۷۷ چشم از جهان فرو بست. مردم  
 ساده محمود پاینده، غمگاری دانسته راه و  
 نویسندگان آزاده، دوست و همکاری ارزنده را دیگر  
 در میان خود ندارند. مردی به‌راستی خوب که  
 می‌توانست سالها سرچشمه نوشتارهای با ارج  
 فرهنگی دیگر شود، اما زود چراغ زندگی‌اش خاموش  
 شد، از همان آغاز نوجوانی، در همه چیز طبیعت با  
 شکوه و پرنقش و نگار گیلان، جز نشانه‌های  
 مردم‌دوستی نمی‌دید و نمی‌پسندید و نمی‌گزیذ. چهل  
 سال پیش، در ۱۳۳۷، در دفتر شعر گیلکی خود بنام:  
 یِه شو بُوشم روخته (شبی نزد آب رودخانه رفتم)، به  
 گیلکی گیلان خاوری، با آب روان سرزمین خود، براز  
 و نیاز شاعرانه پرداخته و گفت:

بِه شِیو بُوشم روخته  
 بیدم آو تپه گوتته  
 تپه تپو، غصه سو  
 زندگی جسی، خسه سو...  
 تپه کی گو، خور غم و غصه جی سوت  
 خو درد دیله، همه جا نیست و گوت:  
 - می سرگذشته ندننه آدمی  
 هرگی، نویتم، شیمه موسون، دمدمی  
 م یاددبو، حالی به حالی نویتم  
 شیمه موسون هرآسی سالی نویتم  
 می تنکه دیل، کسی جوش گسود  
 بیچارگان، خسوش گسود.  
 ترجمه:

شبی رفتم برودخانه  
 دیدم آب می‌جوشد جسانانه  
 شکفتن نبود، اندوه بود  
 خستگی از زندگی و ستوه بود  
 از غم خود می‌سوخت و می‌شکفت  
 درد دلش در هر جایی میگفت:  
 سرگذشتی ندارم چون آدمی  
 هرگز نشدم چون شما دمدمی  
 یادم مانده، حالی به حالی نشدم  
 مثل شما به هرآسی، سالی (تورماهیگیری) نشدم  
 دل تنگم که جوش کرد  
 بیچارگان را خسوش کسود  
 او راست گفت. تا زنده بود، در خوان  
 مردارخواران، نان بنرخ روز نخورد. او در همان شعر  
 درد دل با آب رودخانه، رو بجوانان و دوستداران  
 فرهنگ مایه‌دار ایران کرده گفت:



عبدالرحمن عمادی

پاینده یاد

## از دل‌تنگی‌ها

(و در این کوه و داستان‌ش استواری خود را نمایانده، آنگاه در پایان شعر (لیله کوه) از آزمان برای

امروز خود وصیت‌نامه‌ای گفته تا لیل کوه آنرا به آیندگان بازگو کند:

لیله کوه لیل کوه / آخ به وختی مو، ای دنیا جی شونم / بیستم. پوچ آبونم. خاک آبونم

جَعَلْتَن هَنْدَه هَتَن مرد آبونن / می موسون گرمابونن. سردابونن

زندگی دوس وگینن / کس کسه بال گینن وختی خوشهر بوشو مردمانه یساده‌بشنن/نیشتنن گردکله‌ی زتنن امه حرفه زتنن

موکه نیستم لیل کوه / تو بگو تو می دیل درده بگو آخ. زلکتن مردابونین مردانی حال بگیرین / دَس کی دقتین بکنه آدمی بال بگیرین

مردمه شاداگونین / زندگه، ننگ جی آزاد کونین لیل کوه. لیل کوه / تو او دوره گیله‌مردانه بگو

که مو، ای مردمی همرا، بموتم، زنده بو بوم بسوتم. شاعرابوم. محمود پاینده، بو بوم]

برگردان فارسی آن چنین است: [لیله کوه و لیل کوه: روزی آید من از دنیا بروم

بپوسم و پوک شوم، خاک شوم بچه‌ها، باز رسند، مرد شونند همچو من گرم شوند، سرد شوند.

زندگی دوست شوند دست هم را بگیرند مرده و زنده شهر خود را چون بیارند بیاد گرد

هم حلقه زنت می‌کنند از ما یاد مردمان شاد کنید زندگی را از ننگ همه آزاد کنید

لیله کوه و لیل کوه تو در آن روز از من گیله مردان را گو

من بهمراه همین مردم خویش ماندم و گشت زدم، زنده شدم

سوختم شاعر محمود شدم شاعر مردم و پاینده شدم]

آری. او از حسمان آغاز خود را می‌شناخت و شناساند و تا پایان هم بر سر همان گزینش ماند.

۲۹ آبان ۱۳۷۷ - تهران

می‌دیدم و گاهی مستی از او می‌خواندم. در دهه شصت در خانه مرحوم ابراهیم فخرایی با او آشنا شدم. همراه با دوست گرمابه و گلستانش. رضازاده لنگرودی، می‌آمد و می‌رفت. در اولین دیدار او را آرام و باوقار می‌دیدم. کم‌گو و کنج‌کاو.

دیدارها کم‌کم بیشتر شد. گاهی در روزنامه کیهان پیشش می‌رفتم. و گاهی روبه‌روی دانشگاه می‌دیدمش - و اینجا اغلب با تیمور گرگین - و در هر دیدار کمی از او، اغلب برای کارهای دوستان، می‌خواستیم. نوشتن عنوان کتاب یا مقاله‌ای و یا تهیه منبع و کتابی. و محمود همواره همراه بود و با خوش خلقی هرکاری که از دستش برمی‌آمد، کوتاهی نمی‌کرد. و زمانی برای چاپ یکی از کتابهایش دنبال ناشر می‌گشتم که جکتاجی منتشرش کرد. آخرین بار که دیدمش گفتم محمود جان دوستی کتابش را به نام تو قلمی کرده است و یک سالی است که نزد من است. خندید و گفت حالا که یکسال مانده، بگذار یکسال دیگر بماند. و این کتاب همچنان به نام پاینده در خانه من است.

پاینده در قلمرو گیلان‌شناسی، یکی از موفق‌ترین محققان روزگار ما است. دو ویژگی، دلیل موفقیت او در این راه بود. اول شیفتگی و عاشقی پایدار پاینده به کارش بود. به آنچه که می‌کرد ایمان داشت. همتی به او نیرو می‌داد. پاینده همواره، همچون طلبه‌ای در حال یادداشت‌برداری و نوشتن بود. دقیق و پرحوصله. دامنه کار و نیز آثار به جای مانده‌اش دلیل این مدعاست.

موفقیت دیگر پاینده را باید در روش‌شناسی او جست. پاینده اگرچه مشق آکادمیک مردم‌شناسی نکرده بود، ولی کار پی‌درپی، او را به جایی رساند که باید می‌رسید.

در مجموعه آثار پاینده، فرهنگ گیل و دیلم (فارسی به گیلکی) یک شاهکار ملی است. شیوه تدوین و نیز گستردگی کار در این کتاب، این اثر را جاودانه کرده است. پاینده اگر هیچ اثری خلق نمی‌کرد، بنا بر این اثر جایگاه خود را در فرهنگ ملی کشورمان حفظ می‌کرد. هرچند که هریک از آثارش، خود، برگ سبزی است در مجموعه فرهنگ تحقیقات ایرانی.

نام و یادش گرمی باد.

در فراق پاینده (ضمیمه شماره ۵۰، ص ۱۱)

۱ سال نکو در روزهای بهار پیش عیان شد. مرگ پشت مرگ. سیاه‌پوش عزیزی شدن و بعد از گذشت زمانی، ناباورانه لباس سیاه دیگری بر تن کردن. بهار با مرگ عزیزی آمد و ... و ... در آستانه آذرماه، ماه آخر پاییز، عزیز دیگری را برد. اردیبهشت ماه بود که تلفن زنگ زد. دوستی از آن سوی سیم تلفن با صدایی درهم و محزون گفت بدای می‌تمام کرد. ذبیح‌الله بدای می‌شاعر بود و داستان‌نویس و مترجم ادبیات کودک. و سالها سردبیر مجله موزه‌ها، سرطان داشت. دو سالی با مرگ در جدالی دلکش بود و در نهایت زمین خورد.

روزی تلفن زنگ زد. صدا از رشت بود. گفت دخترخاله‌ات تمام کرد. هنوز بهار تمام نشده بود. لباسی سیاه به تن کردیم و به رشت رفتم و آن عزیز را به خاکش سپردیم و برگشتیم. روزی تلفن زنگ زد. گفت جمشید مهرپویا رفت. مهرپویا یکی از پژوهشگران هنرهای سنتی کشورمان بود.

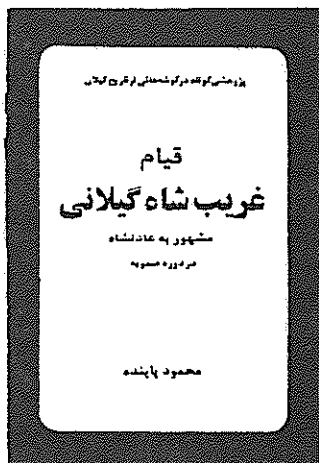
شبی تلفن زنگ زد که شیون تمام کرد. چه شب تاریک و درازی بود. صبحش به همراه گلشنی و کسمایی و ناصر مسعودی و دکتر صراف - در تالار وحدت شیون خفته فومنی را تشییع کردیم و به خانه برگشتیم.

روزی تلفن زنگ زد که اسماعیل رفت. اسماعیل صابونی برادر همسر من بود. ناگهان نقش زمین شد و رفت. اسماعیل صدای بی‌همتایی داشت. وقتی صدایش اوج می‌گرفت ما هم غرق در عطر گل‌های بهشتی، اوج می‌گرفتیم. او دنبال دایره و دنبک نرفت تا صدایش برای همه به یادگار بماند. قبل از چهل اسماعیل یک عزیزی دیگر را در رشت از دست دادیم و بعد از آن عزیزی دیگر را در صومعه‌سرا و ... و روز پنجشنبه ۲۸ آبان‌ماه، از رشت زنگ زدند. چراغی بود. گفتم حتماً می‌خواهد چراغی دیگر روشن کند و مطلبی می‌خواهد. صدایش ولی خاموش بود. و با هر کلمه‌ای خاموش‌تر می‌شد. در نهایت گفت، پاینده هم رفت. و سر به سلامتی گفت و ...

۲ پاینده را از سالهای بسیار دور، با آثارش می‌شناختم. نامش را بر پیشانی مقاله یا کتابی

۱- اوستا: یسنا، هات ۶۵، بند ۱۰، گزارش شادروان استاد ابراهیم پورداود، ج ۲، ص ۱۹۲

## انسان‌گرایی محور آفرینش



لیله کو سینہ سیر بُوَدَه وَ قَائِم ویرسا؛  
هَنَدِه خو جاسر ایسا!!

مبنای انگیزختن و فکر کردن برای محقق بود. همچنین اساس آفرینش. خود وی در مقدمه کتاب «آئین‌ها و باورداشت‌های گیل و دیلم» می‌گوید:

«ومن که عزیزترین سالهای زندگی را با مردم مهرپرور همین دیار و با عزیزداشت همین آئین‌ها و درگیری با همین باورداشت‌ها زیستم؛ به هنگام شادی‌های مردم نیک آئین این سرزمین احساس غرور و سربلندی کردم و به تهیدستی و ناتوانی آنان در توان‌بخشی و رستگاری هموعان آرزومندشان؛ گریستم. و در این فتح و شکست، به ایمان سخت بنیان آنان که به استواری ستیغ سربلند و روسپید (درفک و سما) بود؛ و به فروتنی آنان که خرمی و سرسبزی جلگه‌های دوردست و پربرکت را داشت؛ و به خشم بی‌امان آنان که به گستردگی دریای خروشان ولایت ما بود؛ رشک بردم.»

در گستره کار محمود پاینده به آثاری نیز برمی‌خوریم که به تاریخ اشارت دارد. و تلاش‌های وی در این راستا نیز قابل تحسین است. «خونینه‌ها تاریخ دارالمرز، گیلان و مازندران» یا کتاب «قیام غریب شاه گیلانی» و ...

نکته جالب این‌که کتاب «خونینه‌ها ...» گزیده‌ای از متون تاریخی بیش از دوازده سده است. که در این گزیده انتخاب‌ها بر محور نکاتی صورت گرفته که در برگیرنده حوادث و رویدادهای غم‌انگیز و خونین حیات انسان‌ها در سایه روشن و فراز و فرود تاریخ در بخش‌هایی از سرزمین گیلان و مازندران است.

در پژوهش‌های تاریخی که مبتنی بر روش‌شناسی تاریخی است، علاوه بر تحقیق و کنکاش در ماهیت و روندپیدایی وقایع و علت‌یابی ساختارهای مختلف آن، و همچنین استفاده از منابع تاریخی برای شناساندن هرچه شفافتر رویدادهای تاریخی، شناخت علمی - انتقادی منابع و مآخذی که رویدادهای تاریخی را منعکس نموده‌اند، از ویژگی‌های یک کار علمی و منطقی در تحقیقات تاریخی است. محمود پاینده لنگرودی در پژوهش تاریخی از ظرفیت علمی - تحقیقی برخوردار بود. در کتاب «قیام غریب شاه گیلانی» وی در ابتدا تصویری از دوران غریب شاه را به لحاظ ساختار اقتصادی - اجتماعی - مذهبی ارائه می‌دهد. به جنبش‌ها می‌پردازد. اوضاع داخلی را در آن زمان می‌نگرد. و سپس به بررسی شخصیت غریب شاه، حرکت‌های اجتماعی - تاریخی

یکی از محورهای فعالیت فرهنگی محمود پاینده لنگرودی، چه در قلمرو آفرینش‌های شاعرانه و چه در نتایج فرهنگ مردم و تحقیقات تاریخی، رویکرد انسان‌گرایانه وی به هنگام آفرینش و نگارش است. به عبارتی همواره در افق نگاه او انسان و منافع فردی و اجتماعی او حی و حاضر بود. تحلیل‌ها و اشعار هنگامی موضوعیت می‌یافت که انسان مینا و اساس رویدادها، حوادث و وقایع می‌شد. و نگاه پاینده که از فراز و فرود رویدادها می‌گذشت، پشتوانه‌ای از جهان‌نگری را در خود داشت که سرشار از مهر و عشق و صلح و دوستی بود. و این نگاهی عام به جامعه بشری بود که به دور از حصار تنگ و تاریک بومی‌گرایی قرار داشت. شاید در آثارش مصداق‌های بومی را حتی به شمارگان زیاد ارائه می‌کرد؛ اما این تنها مصداق اصل کل و جزء و عام و خاص می‌توانست باشد.

در قلمرو فرهنگ مردم، محمود پاینده خدمات شایسته‌ای را به فرهنگ و ادبیات مردم خود ارائه کرد. از سویی در غنای فرهنگ و زبان منطقه‌ای خود کوشید و توانست آثاری را در راستای شناساندن و تعالی معارف فرهنگ مردمی بومی تدوین و تألیف نماید، که بهترین و گویاترین معرف نوع زندگی و روابط مردم این منطقه بوده باشد. و از سویی دیگر این تحقیقات مردم‌شناختی بستری مناسب را برای پژوهش‌های مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان در مقیاسی کلان به ویژه زمانی که به فرهنگ اقوام و مناطق مختلف سرزمین مان می‌پردازند؛ و ارزیابی مقایسه‌ای به عمل می‌آورند، فراهم آورد. آثاری همچون «آئین‌ها و باورداشت‌های گیل و دیلم»، «فرهنگ مثلها و اصطلاحات گیل و دیلم»، «فرهنگ گیل و دیلم». که تدوین و تألیف آثار یاد شده سال‌های زیادی از عمر محقق را به خود اختصاص داده است. به ویژه «فرهنگ گیل و دیلم» از زمره تألیفاتی است که به گفته مؤلف ۲۵ سال از عمر خود را وقف آن نموده است. این فرهنگ مجموعه کاملی از دانستنیها را در زمینه‌های متنوع آئین‌های گیل و دیلم، طبیعت، موسیقی، نام‌های کسان و جای‌ها و ... فراهم آورده است.

با مردم بودن و در میان آنان زیستن از ویژگی‌های مهمی بود که محمود پاینده را قادر می‌ساخت تا از یک سو در شناخت مردم و مناسبات فعال موجود بین آنها به ارتقای معرفتی خود بپردازد و از سوی دیگر بر بنیان فرهنگ شفاهی عامه و خصوصیات زندگی‌شان، دست به تحقیق و تألیف بزند.

مردم و شادی‌ها و غم‌هایشان؛ باورداشتها و آرزوهایشان، همواره

او، و اثرات جنبش‌ها در دوره او و همچنین شکست و پایان زندگی غم‌انگیز او می‌نشیند. یک نکته بسیار مهم در این تحقیق تاریخی این است که نویسنده با منابع مورد استفاده خود، برخوردی انتقادی و از سر شناخت می‌نماید. مثلاً در صفحه ۵۷ کتاب یاد شده می‌نویسد:

«عبدالفتاح، تاریخ‌نویس بی‌فرهنگ اوج دوره خانخانی می‌پندارد که از بخت‌نگون و طالع‌زبون میرزا اسمعیل بود که غریب شاه خروج نمود نه به فرمان تاریخ و جبر زمان. در حالی که اگر غریب شاه بر نمی‌خواست عجیب‌شاه عصیان می‌کرد و بر میدان بیکران تاریخ گام می‌گذاشت.»

که نمونه فوق برداشت تاریخی وی را از حوادث تاریخی به خوبی می‌نمایاند. و یا در بخش «شورش غریب شاه گیلانی» آمده است:

«سرجان ملکم» می‌نویسد: «اهالی گیلان یاغی شده طغیان آغاز نهادند و شاه صفی‌بدان ملک رفته طایغان را برانداخت»

که با این روایت «سرجان ملکم» نویسنده کتاب برخورد انتقادی داشته و می‌نویسد:

«و از قراین پیداست که شاه صفی به گیلان نرفت، شاید جمله آخر به مسئله دیگری مربوط باشد و ملکم‌خان بدان توجه دقیق نکرده است و شاید اشکال نگارش و چاپ باشد.»

یا باز توجه محقق به یکی از مآخذ مورد استناد در تألیف وی و تأویل منطقی و تاریخی‌ای که از عبارت استنادی به عمل می‌آورد:

«عبدالفتاح که در سرآغاز از فقر و تهیدستی مردم و جور ظلم حکام سخن می‌گوید و می‌نویسد که: ۳۰۰۰۰۰ تومان خسارت و نقصان به ساکنان گیلانات رسید؛ منظورش (منظور عبدالفتاح - نویسنده تاریخ گیلان)\* از ساکنان گیلانات همان چند تن کلان‌تران و متعینان و مستوفیان دیوان در جلگه‌ها و بهرامقلی‌خان سفاک و گرگ‌صفت دیلمستان است.

در حوزه آفرینش‌های شاعرانه، محمود پاینده چند اثر از خود به فارسی و گیلکی به جا گذاشت. که وجه مشترک همه آثار ارجاع نگاه و افق خیال شاعر به زندگی اجتماعی و گاه عنایت به طبیعت است. همانگونه که آمد عشق او به انسان و مردم‌گرایی وی، در همه آثارش به طریقی بازتاب یافته است. که آخرین اثر وی گردآوری شعرهای گیلکی شاعر مردمی محمدعلی رادبازقلعه‌ای (افراشته) است. دو منظومه گیلکی محمود پاینده که یکی «یه شو بوشوم، روخثونه!» و دیگری «لیله‌کو» است، که هر دو سروده پیش از انقلاب و محصول دهه‌های سی و چهل می‌باشد... در یک ارزیابی شتابزده و مقایسه‌ای به لحاظ کاربرد مفردات و ترکیب‌ها و همچنین ساختار نحوی منظومه و آفرینش صور خیال، «لیله‌کو» از انسجامی مناسب‌تر بهره می‌برد.

«لیله‌کو» منظومه‌ای است خطابی و مخاطب سراینده «لیله‌کو» است. «لیله‌کو» چون معشوقه‌ای در برابر شاعر نشسته است، تا وی به راز و نیاز با او بنشیند و درد دل کند. «لیله‌کو» ظرفیتی به پهنای جهان دارد و دلی بزرگ، که سنگ صبور شاعر است. رمز و رازی که شاعر با «لیله‌کو» در میان می‌نهد، نه از نوع عارفانه است که صرفاً در جهانی خیالگونه سیر کند؛ بلکه راز و رمزی است کاملاً اجتماعی، که شاعر در بیان آن به تجارب هستی خود و دیگران متکی است و «لیله‌کو» شنونده‌ای شکیبند که مونس شاعر است.

منظومه «لیله‌کو» و «یه شو بوشوم، روخثونه!» در یک ویژگی

مشترک می‌باشند، و آن معناشناسی سیاسی - اجتماعی دو اثر یاد شده می‌باشد. اگرچه در ساختار زبان دو اثر نیز مشترکاتی وجود دارد، اما این تشابه اندیشگی و مضمون‌گرایی است که وجه شاخص دو کتاب می‌باشد. هر دو اثر بازتاب خاطره‌های اجتماعی شاعر و آرزوهای انسانی و آرمانی وی می‌باشد. اگرچه «لیله‌کو» در زمینه اندیشگی و معناشناسی سیاسی - اجتماعی در سطحی از تشخیص معرفتی قرار می‌گیرد، که گستره تجارب اجتماعی شاعر را در ساختی متحول‌تر نشان می‌دهد. صفحاتی از هر دو کتاب مستقیم و غیرمستقیم بازتاب چنین روندی از مضمون‌گرایی می‌باشد. من تنها به یک نمونه از «لیله‌کو» بسنده می‌نمایم:

آخه بالی که تونه زاک - تون باله بگیری

چره زنجیل چاکونه؟!...

آخه مردی که تونه مردم‌حاله بگیری

چره دوستاق واکونه!...

عناصر طبیعت و استفاده از صور خیال که حاصل ترکیب عناصر طبیعت و گاه ترکیب عناصر فرهنگ عامه در شعر است، در هر دو کتاب شاعر راه یافته است. ساخت مرکب تصویری بر اساس زبان و فرهنگ عامه در کتاب «یه شو بوشوم، روخثونه» بیشتر تجلی یافته و ساخته‌های تصویری بر مبنای عناصر طبیعت از یک سو و فرهنگ اجتماعی - سیاسی از سوی دیگر در تلفیقی که می‌یابند، ساختار زبان منظومه «لیله‌کو» را از کتاب «یه شو بوشوم، روخثونه» متمایز می‌سازد. ساخت نحوی کتاب «لیله‌کو» نیز بر تجربه شاعرانه‌تری استوار است. مفردات و ترکیبات در فضایی بازتر نفس می‌کشند و تصویرهای «لیله‌کو» در مداری پویاتر به گردش درمی‌آیند.

نمونه‌ای از دید تصویری و ساخت نحوی در سطور زیر:

برق خنده، جم - آ بو، جیم گودو ترکس یه دفعه؛

رعد نعد، تاکوراسته ثنه، فترکس یه دفعه؛

یا:

یالمند، وختی که ز،

یته‌پا، دریافزا

این سطور را با چند مصراع از خود شاعر که بیانگر حضور همیشه وی در میان مردم بوده و خود را برآمده از متن مردم می‌دانست به پایان می‌برم:

لیله‌کو! لیله‌کو!

تو، او دوره گیله مردانه بگو؛

که موای مردمه همرا، بموتم، زنده بویوم؛

بسوتم، شاعر. آ. بوم «محمود پاینده» بویوم..!

۱ - تأکید از نگارنده است.



**فریدون نوزاد:**

**جای خالی محمود ...**

محمود یکی از نوادر استان ما بود. مردی بود باصفا و صمیمیت. با مرگش، جامعه ما گرفتار مصیبت بزرگی شد.

درباره محمود، خیلی حرف می‌شود زد. اما الان که تأثر اجازه نمی‌دهد، کارهایی را که این مرد بزرگوار کرده یکی همین فرهنگ بزرگی گیلکی گیلان شرق (فرهنگ گیل و دیلم) است که در نوع خود، یک فرهنگ بی نظیری است. یا ضرب‌المثل‌هایی را که جمع‌آوری کرده و به چاپ رسانده به همین نحو. دو دفتر شعرش، واقعاً آثاری ارزشمند هستند.

واقعاً مشکل است جای خالی محمود پُر بشود. انشاءالله جامعه ما بتواند قدر اندیشمندان و هنرمندان خود را آن‌طوری که شایسته است نگاه دارد.



# پائیزی بی پاینده ...

عکس‌ها از:

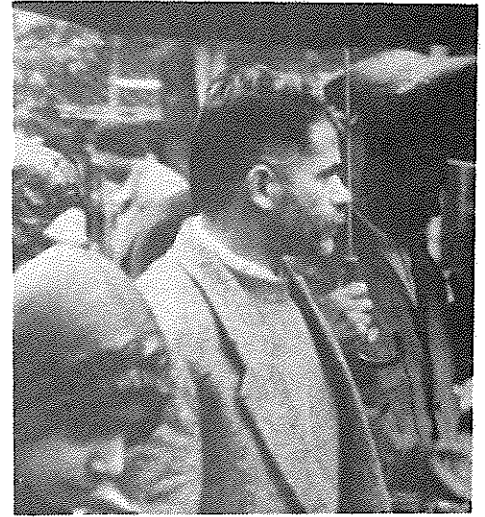
کوروش رنجبر  
علی بالایی

**گزارشی از خاک‌سپاری زنده‌یاد محمود پاینده لنگرودی**  
جمعه ۷۷/۸/۲۹



در فراق پاینده (ضمیمه شماره ۵ کیله‌وا)، ص ۱۴





نادر زکی پور - حسین در تاج

### علی اکبر مرادیان گروسی: انسان متفکر

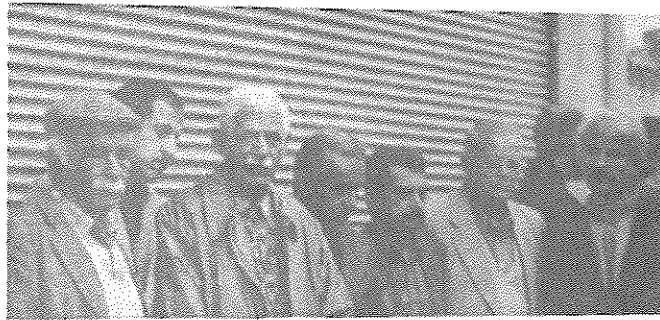
پاینده یکی از ذخایر ادبی ایران به ویژه گیلان است. کارهای تحقیقاتی آقای پاینده مثل خونینه‌های دارالمرز، فرهنگ گیل و دیلم و دیگر کارها، کارهایی ماندگار هستند. این کارها با خود او جاودانه می‌مانند. هر هنرمندی که خدمتی به جامعه و مردم و ادبیات کرده، متعلق به خود نیست. این انسان‌های برجسته و برتر متعلق به جامعه بزرگ بشری هستند. جامعه ما باید آقای پاینده را نه تنها به عنوان یک لنگرودی یا یک شاعر، بلکه به عنوان یک انسان متفکر هم در نظر داشته باشد. تلاش‌های اجتماعی و فرهنگی او در طول این سالیان درازی که به نیم‌قرن می‌رسد، جالب و انسانی بوده.

جامعه ما باید از خصوصیات ویژه این انسان بزرگ و شرافتمند به عنوان درسی بزرگ بهره بگیرد، و پندی برای آیندگان بردارد.

آقای پاینده نمرده است. او زندگی دیگری را در میان مردم خود تجربه خواهد کرد!  
مجید دانش آراسته:

### با پشتکار عجیب

آدمی بسیار سالم بود و صاحب سعه صدر. پشتکاری عجیب داشت و توانمند بود و برای فرهنگ این مملکت تلاش کرد. محقق سخت‌کوش و بسیار متواضع بود. گاهی که او را می‌دیدم چیزی از او یاد می‌گرفتم. الان چیز دیگری برای گفتن ندارم. آن شرایطی را ندارم که الان درباره پاینده نظر دیگری بدهم. فقط مختصری از احساسم را درباره این مرد بزرگ گفتم.



از چپ: مرادیان گروسی - جمشید شمسی پور - حیدر مهرانی - محمد فارسی - حکماچی - نصرت‌اله خوشدل - هوشنگ عباسی



از چپ: بهروز پورجعفر - جعفر بخش‌زاد محمودی - محسن بانگر لیلستانی

### رقیه کاویانی

### رحمت موسوی:

### محقق برجسته

من از سال‌های بسیار دور پاینده را می‌شناسم و با آثار ایشان آشنا بودم. ایشان یکی از محققین برجسته ما بودند. مرگ ناب‌هنگام محمود پاینده، بعد از درگذشت شیون و سفر بابائی پور نازنین (دریایی) و بیژن نجدی از طرف دیگر، از همه دردناک‌تر است. درگذشت محمود، همه ما را متأثر کرد.

محمود پاینده بیشتر عمر ۶۷ ساله خود را در تحقیق و تتبع گذراند. عشق و علاقه او به گیلان و به ویژه به لنگرود - که بین دوستان اهل قلم معروف است - دربردارنده عمده آثار تحقیقی اوست.

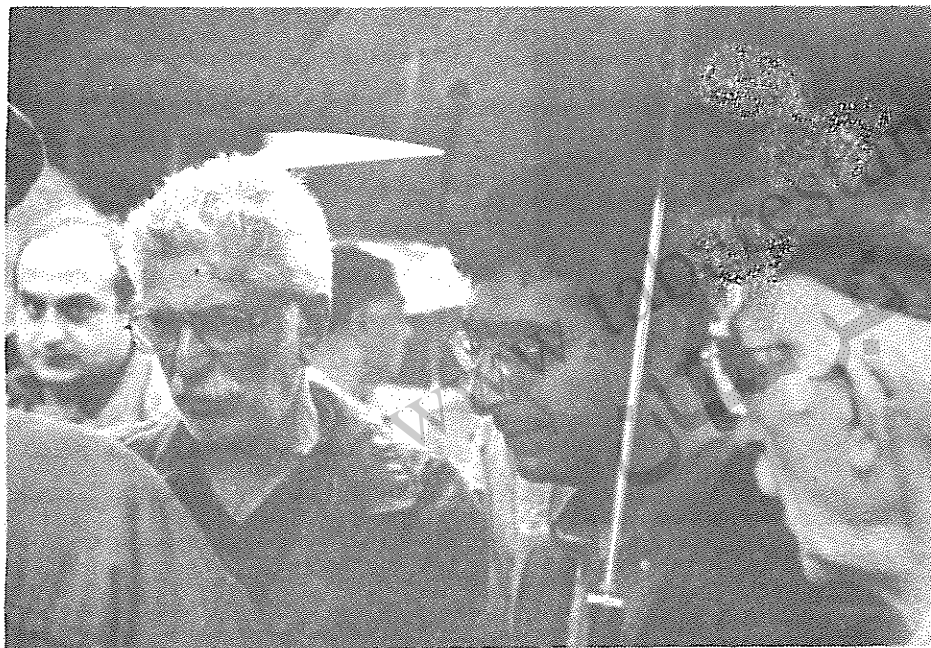


در فراق پاینده (ضمیمه شماره ۵۰ کیله‌وا)، ص ۱۵





از راست : محمد فارسی - مجید دانش آراسته - جواد شجاعی فرد



از چپ : محمد بندری - فرید پاینده

از چپ : جمشید شمسی پور - مسعود بیزارگیتی - طاهر طاهری - اباذر غلامی



## بخش‌هایی از سخنان آقای حسن اسکندری

### در مراسم تدفین زنده یادمحمود پاینده

... ناگفته نگذارم که سال‌های کودکی و نوجوانی محمود در بنای قدیمی همین مسجد به صورت مکتب و پرده‌خوانی گذشت... نقاشی‌های ذغالی، مسافرخش، ختنه‌کنان و سپس کاریکاتورهایی جالب و گیرا که نمونه‌های فراوان آن را در فرهنگ گیل و دیلم می‌توان دید...

محمود، شاعری توانا بود. در تکاپوی ارضای آرزوهای انسانی خود با وجود تسلط رژیم پلیسی و سانسور همه جانبه محرم علی‌خانی، توانست در مجله امیدایران، صفحه‌ای را به خود اختصاص دهد و تحت عنوان مان - محمود، اخوان ...

محمود در تمام مضامین اصیل و بکر خود، به گیلکی یا به فارسی از طبقات محروم و ستمدیده ایام الهام می‌گرفت؛ از دهقان روستا، گالش کوهستان و کارگران تمام صنوف. محمود در هیچ شرایطی در مقابل خداوندان زور زور تسلیم نشد. زندگی سیاسی محمود مشحون از مبارزات روشن و زلال است ...

محمود طعم تلخ زندان چشیده و شلاق استوار ساقی خورده کافی بود که سر بر آستان قدرت‌مندان بساید و مانند صادق سرمدها به مال و جاه و مقام برسد ...

## محسن بافکر لیاستانی:

### با سرمایه فروتنی

ما سال‌های سال است که با آثار پاینده آشنایی داریم. در زمینه تحقیق، کارهای بسیار ارزشمندی ارائه کرد. در زمینه شعر، شخصیت برجسته‌ای بود. در زمینه ثبت آثار فرهنگی، بعضی از ضرب‌المثل‌های فراموش شده منطقه، نقش برجسته‌ای داشتند.

هرچه از این مرد برجسته دیدیم فروتنی و تواضع بود و هرچه از این سرمایه او گفته شود باز ناچیز است.

در فراق پاینده (ضمیمه شماره ۵۰، ص ۱۶)



از راست : علی صدیقی - شمس لنگرودی - محمدتقی صالح پور -  
پیمان نوری - احمد خدادوست



از چپ : فریدون نوزاد - احمد علی دوست -  
جعفر خمایی زاده - سید محمدتقی میرابوالقاسمی

### محمد محمدی بندری : جلد دوم از فرهنگ گیل و دیلم

چطور از سی سال دوستی با محمود پاینده در این لحظات تأثیر و فرصت کم بگویم ؟ دوستی که همیشه او را می‌دیدم . آخرین دیدار ما چهار روز پیش از مرگش بود و آخرین صحبت ما چهار ساعت پیش از آن رفتن دردناک . محمود پاینده از کلمه استاد خوشش نمی‌آمد. اما اگر در لنگرود سه - چهار تا استاد داشته باشیم ، یکیش محمود بود . محمود پاینده استاد بود ، مورخ بود . پاینده فرهنگ نویسی بزرگ بود . فرهنگ گیل و دیلم بهترین اثرش هست . جلد دومش در آینده چاپ می‌شود . این کار فیش برداری شده ، بیشتر کارش انجام گرفته . فکر می‌کنم به همت دوست بزرگوار محمود ، جناب آقای رضازاده ، باید کامل و چاپ بشود .

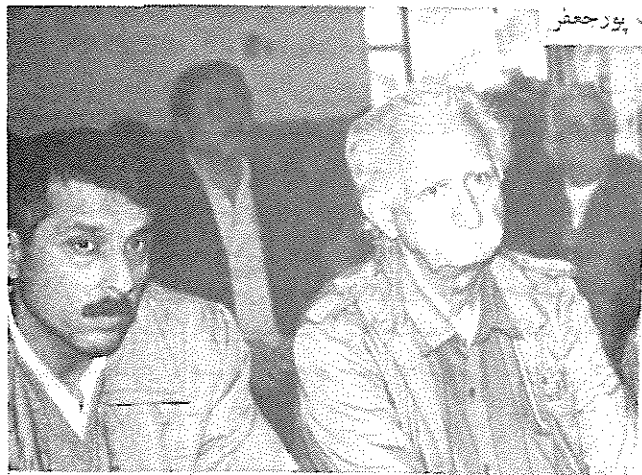
یکی از مهارت‌های محمود ، در عرصه طنز بود . محمود نقاش هم بود ، خوشنویس بزرگی هم بود . او به تمام معنا هنرمند بود .

### بزرگ پورجعفر : وجدان بیدار

محمود وجدان بیدار مردم در خطه سرسبز خزر بود . عاشق بود . همه صحبتیم را درد و دریغ تشکیل می‌دهد . محمود از آن دسته انسان‌هایی است که از دوگانگی و زرنگی و خودخواهی دوری می‌کنند . او پر بود از یگانگی و صفا و شعر .

من و پاینده از همان سال‌های نوجوانی ، تمام روزگار تلخ و شیرین را تا به امروز با هم بودیم . هم دل بودیم . بسیاری از شعرهای محمود هنوز چاپ نشده . محمود سزاوار بود که بیاید و به شعرهای خود ، و به برگه‌های پژوهشی خود در کار فرهنگ گیل و دیلم سامان دهد .

محمود ، در دل ماست . با رفتن محمود دلم شکسته است . او همواره در وجدان ما سرسبز و پاینده باقی خواهد ماند .



عکس‌ها از :  
کوروش رنجبر

### در مراسم سوّمین روز درگذشت زنده‌یاد پاینده

مسجد جامع لنگرود - یکشنبه ۷۷/۹/۱

۱۲-۹ صبح

## سید محمد تقی میر ابوالقاسمی : صداقت و درستکاری

من بیش از یک بار ایشان را ندیدم. می‌خواهم بگویم این ندیدن و آن دیدن، فقط تصویر فیزیکی ایشان بوده است. آن تصویر فرهنگی و علمی پاینده همیشه با من هست و خواهد بود و با مطالعه آثار او، مثل این است که خودش را می‌بینم.

خاطره‌ای از ایشان دارم. خاطره‌ای که برایم خیلی عزیز است. نشانه صداقت، امانت‌داری و روح بزرگ علمی و فرهنگی ایشان است. سالهای پیش از انقلاب در کتابی به نکته‌ای اشاره کرده بودم درباره یک قوم و قبیله‌ای. سپاهی دانشی آن‌را خوانده و متوجه شد که اطلاعات کاملتری از آن مردم - که از اقوام کرد بود - دارد. او این اطلاعات را به دلیل این‌که آدرس مرا نداشته، برای مرحوم پاینده می‌فرستد. دو سال بعد از آن تاریخ با هم آشنا شدیم. پاینده آن نامه را همانطوری که آن سپاهی دانش فرستاده بود به من رسانید. خیلی خوشحال شدم. خیلی این حوصله، دقت و صداقت در امانت‌داری ایشان، ارزنده بود. من آن روز احساس احترام و غرور به من دست داد زیرا یک گیلانی تا این اندازه نسبت به همفکران خود احساس مسئولیت، صداقت و درستکاری داشته است.

### احمد علی دوست : میراث عام

بنده هم به نوبه خود مصیبت درگذشت محمود پاینده لنگرودی را به همه مردم باوفای گیلان، خصوصاً مردم باصفا و مهربان لنگرود صمیمانه تسلیت می‌گویم :

گردون ز جمع ما همه تفریق می‌کند روزی رسد که هیچ نیایی تفاضلی این مصیبت را به ملت ایران تسلیت می‌گویم. دلیلش این است که، آثار و کتابهای به جا مانده از روانشاد محمود پاینده، میراثی عام برای ملت ایران است. بنابراین شایسته است که در مصیبت او تمام مردم ایران شریک و سهیم باشند. به عنوان یکی از مسن‌ترین افراد این مرز و بوم باید عرض کنم، یکی از عیبهای بزرگ دیر ماندن و دیر زیستن، تحمل مصیبت‌های زیاده‌تر است. من بار دیگر این مصیبت را به جامعه فرهنگی و هنری، عموم مردم و خانواده‌اش تسلیت عرض می‌کنم.

در فراق پاینده (ضمیمه شماره ۵۰، جلد ۱۱)، ص ۱۸

### هوشنگ عباسی:

#### در خاطره و ذهن مردم

زنده‌یاد محمود پاینده از چهره‌های برجسته فرهنگ، زبان و ادبیات بومی ایران بود. شادروان پاینده نزدیک به نیم قرن در زمینه فرهنگ و ادبیات گیلکی، آداب و رسوم، زبان و تاریخ گیلان، تلاش و تکاپو کرد و آثار برجسته‌ای را در این زمینه خلق نمود. وی در عرصه شعر گیلکی نیز پویایی و بالندگی داشت. در دو اثر برجسته خود در زبان گیلکی، ظرایف هنری و مسائل اجتماعی عصر خودش را منعکس کرده. جدای از شعر گیلکی، در شعر فارسی نیز آثار خوبی ارائه دادند.

کارهای پاینده در زمینه آداب و رسوم مردم گیلان، فرهنگ نویسی و تاریخ گیلان سترگ و قابل تأمل است. در خوشنویسی و نقاشی و گرافیک تبحر و مهارت داشتند. مرگ ایشان یک ضایعه دردناک برای فرهنگ و ادبیات گیلان بود. نام پاینده پیوسته با نام گیلان گره خورده است. یاد ایشان همیشه در خاطره و ذهن هر گیلانی فرهنگ دوست باقی خواهد ماند.

### زمان خیری :

#### نوازنده فلوت و سنتور...

پنج سال پیش بود که شبی برای دیدار مادرم - که خواهرزاده استاد است - به منزلمان آمد. در حین صحبت‌هایش گفت: « شنیدم که نی میزنی! » گفتم: « بله دانی جان. » از من خواست که برایشان قطعاتی بنوازم. وقتی رو به رویش نشستم به طنز پرسید: « چشم‌هایم را ببندم یا نه؟ » من که غافلگیر شده بودم گفتم: « نمی‌دانم. » گفت: « بخندم یا بگیرم؟ »

با شوق و ذوق به نواختن پرداختم. وقتی آهنگ به پایان رسید پرسید: « خوب، چه زدی؟ » گفتم: « دشتی. » گفت: « دشتی زدی یا رشتی؟ » و بعد خود شروع به خواندن کرد. با صدای زیبایی درآمد دشتی را خواند.

استاد پاینده جدای از شعر و تحقیق و خوشنویسی و نقاشی، گوشه‌های آوازی را می‌دانست. مفهوم دستگاه‌های موسیقی را می‌دانست. در خواندن ابوعطا تبحر داشت. و مهم‌تر از همه این است که در جوانی فلوت و سنتور کار می‌کرد.

### دکتر صدرا روحانی :

#### ساده زیست

من از سال‌های خیلی دور، شاید از سی سال است که، اسم و آوازه ایشان را شنیده بودم. غزل‌های بسیار خوبی می‌گفت که جنبه اجتماعی بیشتری داشت. گاهی این غزل‌ها در برنامه‌های فارسی خارج از کشور نیز استفاده می‌شد. سال ۵۷ بود که یک شب به اتفاق زنده‌یاد محمدولی مظفری نزدش رفتم. خدا هر دویشان را بیامرزد. تا پاسی از شب گذشته نشستیم و شعر خواندیم و ایشان راهنمایی‌های خوبی می‌کردند. خودش به مثل کارهایش فوق‌العاده بود. یک انسان جامع‌الاطراف بود. هم در شعر، هم در تحقیق، و هم در کنکاش. صادق بود، تفاهر و منتی نداشت. تا آخرین لحظات زندگی‌اش ساده زیست. من ایشان را مردی فراگیلانی و حتی فراایرانی می‌بینم. به او درود می‌فرستم. آرزو می‌کنم زمانه و آیندگان قدر ایشان را بدانند!

### کامران پور صفر :

#### درباره خاندان‌های قدیمی

نام مرحوم پاینده را از سال ۵۰ شنیدم با ترانه‌ای که در آن سال‌ها به نام لیله کوه معروف بود و جوانان آن روز از شعر پاینده سرود ساخته بودند. آخرین باری که محمود پاینده را دیدم ماه گذشته بود متأسفانه نتوانستیم برنامه‌ای که داشتیم اجرا کنیم. می‌خواستیم درباره خاندانهای قدیمی لنگرود، گفتگویی داشته باشیم؛ از جمله خانواده قدیمی من که از قصاب‌های لنگرود بودند.

محمود پاینده چون افراسنه برای مردم زحمت کشید. در تقویت ادبیات گیلکی و تحکیم فرهنگ گیلان تلاش کرد. مرگ پاینده ضایعه‌ای است برای مردم گیلان و حتی در کشورمان ایران.



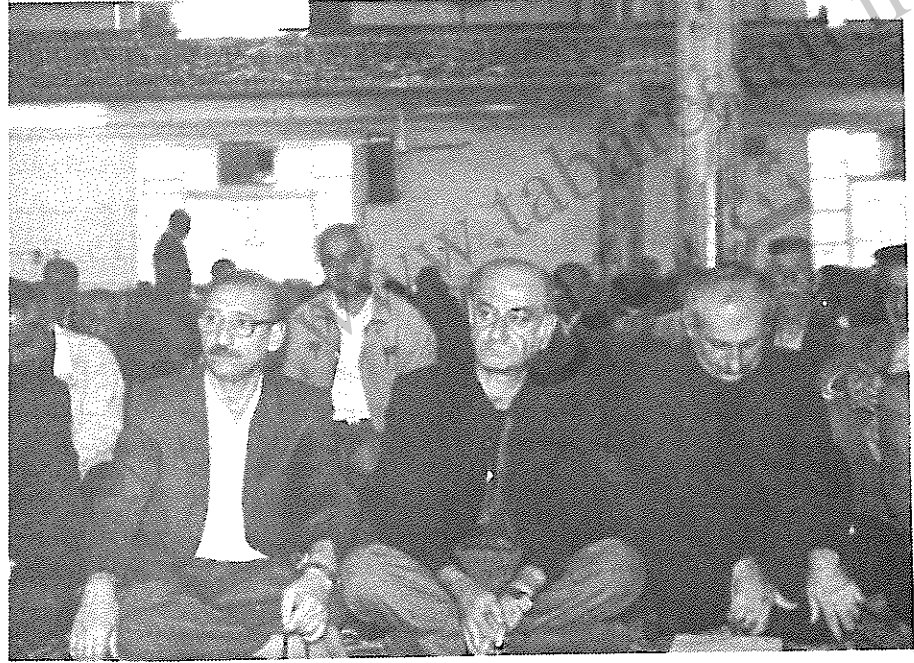


### علی صدیقی: خاموشی فرزند گیلان

از این که طی دو ماه و نیم اخیر، سه تن از چهره‌های ارزشمند و شاخص ادبیات و فرهنگ استان ما خاموشی گزیدند جای بسی تأسف است. شیون فومنی، دریایی لنگرودی و اکنون نیز که در مراسم سومین روز خاموشی "استاد محمود پاینده لنگرودی" هستیم.

با مرگ "پاینده" گیلان قطعاً در امر پژوهش‌های گیلان شناختی دچار آسیب و کاستی‌های جدی خواهد شد. فقدان او، چون پژوهشگری ممتاز و برجسته در پهنه وسیع فرهنگ بومی این جغرافیای کوچک، احساسی پایدار خواهد بود. او به تمامی معنی فرزند گیلان، و یک گیلانی پر افتخار بود.

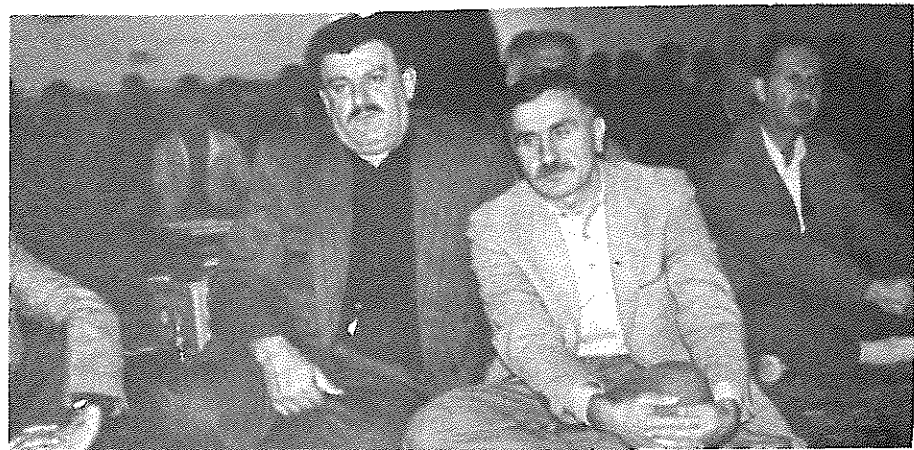
از راست: شمس لنگرودی - علی محمد مسیحا - خوش تراش - نادر زکی پور - شکیانی لنگرودی - عباس رضی - محمد بندری - پورا احمد جکاجی - هوشنگ عباسی - رحیم چراغی



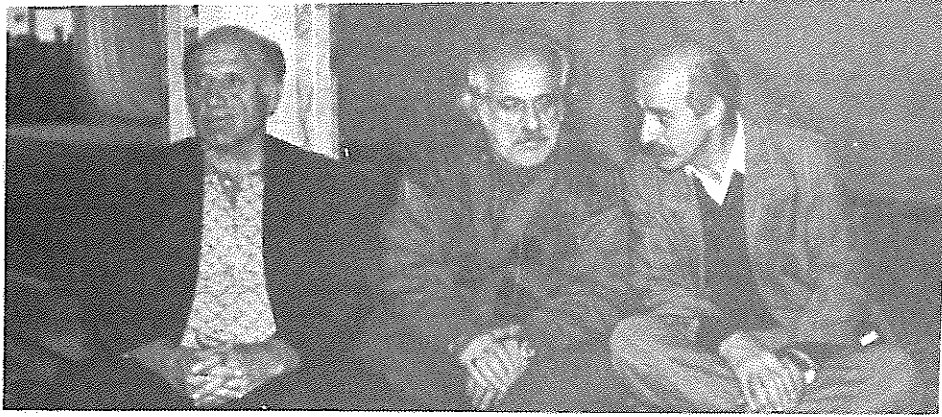
بسیاری از چهره‌های شعر امروز این سامان و تقریباً بیشتر پژوهشگران عرصه گیلان شناسی - به‌ویژه تاریخ و موضوعات فلکلوریک گیلان - به تبع آثار او به حیطة تحقیق و شعر پا گذاشته‌اند.

به قول شاعر ارجمند و دوست بزرگوارمان شمس لنگرودی، که امروز در سخنان کوتاه خود، در مراسم سومین روز درگذشت این چهره اصیل ادبیات و هنر گیلان ابراز داشت، او در برخورد و دیدار، همواره معنای مقاومت و امیدواری بود. باید به مصداق سخن ایشان عرض کنم، آثار او نیز گویا با همین دغدغه نوشته می‌شد. او چه در اشعارش و چه در کارهای پژوهشی‌اش همواره خواسته است پایمردی‌های گیله‌مردان را از صفحات تاریخ بیرون بکشد و از این طریق پایداری و مقاومت مخاطب «گیلک» را تقویت کند. چه مبارزات گیله‌مردان در عصر صفویه با قیام «عادل شاه» و چه دیگر صفحات تاریخ مقاومت مردمان این خطه یا ثبت و ضبط «فرهنگ گیل و دیلم» و جمع‌آوری شعرهای گیلکی «افراشته» همگی بیانگر روح مقاومت‌طلب و دغدغه مقدس و پایدار او در کار پژوهش و ادبیات بود.

نفر وسط: محمد صدر اشکوری  
سمت چپ: ناصر وحدتی



به هر طریق درگذشت او ضایعه‌ای جبران ناپذیر برای فرهنگ و ادبیات کشور و به‌ویژه برای استان ما گیلان خواهد بود. درگذشت این چهره خستگی ناپذیر را به همه تسلیت می‌گیریم.



از چپ: دکتر صدرا روحانی - شمس معطر - عباس رضی

محمدتقی صالح پور - مبین خدیوی - علی صدیقی

## دکتر مهین خدیوی : وارسته و بی ادعا

آقای پاینده را همه می‌شناسند ، می‌دانند کی بوده ؛ وارسته‌ترین مردی که آدم می‌شناخت. این همه کار انجام داده بود اما ادعایی نداشت. تمام ذهن و عشقش ، گیلان بود و زبان گیلکی. از این واقعه تلخ ، شوکه شده‌ام . آقای پاینده چه انسان وارسته‌ای بود . من فکر می‌کنم مثل آقای پاینده از تعداد انگشتهای دست هم کمتر باشند. خیلی حیف شد ، نمی‌باید این‌جوری می‌شد. آقای پاینده روی جلد کتابم را تهیه می‌کرد. جمعه پیش به من زنگ زد ، ساعت حدود پنج عصر . آرم انتشارات را زده بود و برایم فرستاده بود . ساعت پنج تماس گرفت که چطور بود ؟ اسم نشر را از کتاب آقای پاینده انتخاب کردم. چند اسم به ارشاد دادم ، ایراد گرفتند که فارسی نیست. اسم «سالی» را از فرهنگ گیل و دیلم آقای پاینده انتخاب کردم با فرهنگش رفتم ارشاد. گفتند سالی فارسی نیست . فرهنگ را باز کردم و سالی را نشان دادم . در واقع اسم نشر من از فرهنگ آقای پاینده است .

## پشتون آل بویه:

### فیلم قبله دار

با اندوهی که دارم حرف زدن درباره محمود پاینده کار مشکلی است . محمود شاعر مردمی لنگرود سال‌ها برای ادبیات این مملکت زحمت کشید. قدر شناسی یا تعریف از کارهای محمود ، واقعاً در حد من نیست . محصول کارهایش ۱۴ کتاب است و بهترین کتاب محمود ، کتاب تحقیقی «گیل و دیلم» .

کسانی که با محمود حشر و نشر داشتند خاطراتی از او به یادگار دارند . یکی - دو هفته پیش که با هم به گیلان آمدیم به نیلاکوه رفتیم . درختی آنجا داریم به نام « قبله دار » . یک گروه فعال هنری را برداشت و به نیلاکوه برد تا فیلمی راجع به قبله دار تهیه کنند .

## جعفر خمایی زاده: خدمت به فرهنگ

جناب آقای پاینده ، دوست بسیار گرمی و فقید ما، یک مرد خودساخته و پژوهشگری توانا بود. از اوان نوجوانی تا روزی که از دنیا رفت ، در تلاش بود. همه تلاش او این بود که خدمتی بکند به فرهنگ ، به گیلان و مخصوصاً به فرهنگ زادگاه خودش .

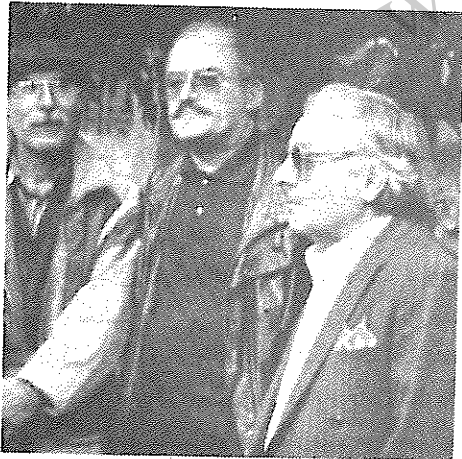
پاینده با آن خلق و خوی مهربانش ، زیانزد دوستان بوده همه شیفته‌اش بودند . او مردی کریم و بزرگواری بود . دوستدار فرهنگ ، علم و ادب بود . پاینده کارهای خیلی خوبی دارد . هیچ وقت فراموش نمی‌کنم آن واژه نامه بسیار زیبا و ارزنده‌اش را که فارسی به گیلکی است . کتابی ست بسیار جامع ، پشتکار و همت او به خوبی در عرضه این کتاب آشکار است . برای ضبط هر واژه به یقین تلاش زیادی می‌کرد . با کسان بسیاری مصاحبه می‌کرد . در روستاها با پیرمردها ، با زنان پیر ، با کسانی که همسالش بودند ، با کسانی که می‌توانستند بهش کمک بکنند از همه کمک گرفت و سعی کرد کتابی جامع و حتی‌المتدور بی‌نقص از خودش به یادگار بگذارد .

## مصطفی موسوی :

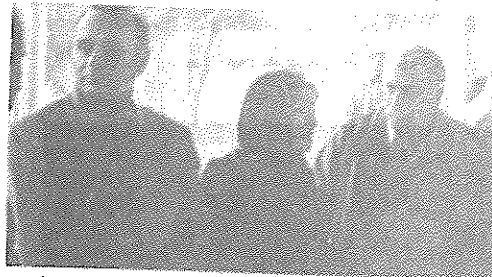
### درباره فرهنگ مردم ...

آقای پاینده از محققان با اسم و رسم ، و از شعرای خوب گیلان بود: بهترین کارهای ایشان، درباره فرهنگ مردم گیلان است. فرهنگ گیل و دیلم او، کار بسیار بالارزش و با اهمیتی است. با وجودی که یکی از کتاب‌های ایشان را نقد کردم ، سعادت زیارت ایشان را نداشتم . وقتی کارش را نقد کردم از چنان شخصیت والایی برخوردار بود که توسط دوستان مشترک ، از آن نقد، تشکر کردند.

تحقیقات فرهنگ مردم ایشان ، از سرمایه‌های فرهنگی ماست .



مهدی میخچی - غلامرضا امانی - شاهرخ میرزایی



نفر دوم از چپ : م. مؤید - محسن بافکر



ناصر وحدتی:

## ... و «با داستان تمیز»

استاد محمود پاینده، یکی از روشنفکران نادری بود که همه توان نویسندگی اش را صرف مکتوب کردن تاریخ و ادبیات بومی و اقلیمی گیلان نمود. و علیرغم این که می دانست آثار بسیار ارزنده و جاویدان فرهنگ گیل و دیلم، آئین‌ها و باورداشت‌های گیل و دیلم، و فرهنگ مثل‌ها و اصطلاحات گیل و دیلم به دلیل برگردان معنی واژه‌های گیلکی به فارسی جز گیلانی جماعت، مخاطب کمتری خواهد داشت، بیشتر از سی و پنج سال از زندگی اش را وقف این سه جلد کتاب نمود. حتی در کتاب‌های تاریخی اش، مورّخی اقلیمی باقی ماند تا توانسته باشد از اعماق دهها اثر مکتوب، خسروینه‌های تاریخ دارالمرز، دکتر حشمت جنگلی و قیام غریب شاه گیلانی را با نثر بدیع و روانش تألیف نماید و با آن‌ها مردم سایر نقاط ایران عزیز را مخاطب قرار دهد و آن‌ها را هم در جریان زندگی و مبارزات انسان‌های برجسته گیلان زمین قرار دهد.

پاینده در قیام غریب شاه گیلانی می نویسد: «آه! ای انسان بزرگ تاریخ! پس از تو (کوچک‌ها بزرگ شدند و با (حشمت)ها بر عرصه تاریخ زیستند... و از هر قطره خون پاهای نعل کرده‌ات...»

محمود حتی یک لحظه از زندگی اش بدون یاد گیلان و مردمانش و لنگرود نزیسته است. به من می گفت: چند سال پیش که برای معالجه قلب بیمارم - که در تاریخ ۷۷/۸/۲۷ ایستاد و جامعه فرهنگی گیلان و ایران را از بهره‌وری از

این انسان فرهیخته محروم کرد - نزد برادر پزشکی به ایالت «پنسیلوانیا»ی آمریکا سفر کرده؛ از یک نمایشگاه بسیار عجیب و دیدنی دیدن کرد. نمایشگاهی از ماکت خانه‌های مسکونی غیر شهری سال‌های دور و نزدیک همه ایالت‌های آمریکا.

می گفت: در نهایت ناباوری، خانه‌ای از قبائل سرخ‌پوست نشین را دیده‌ام که با خانه‌های گیله‌مرز محله‌های «سارکوسرا»، «لوسیه کلا» و «رودبنه» کوچکترین تفاوتی نداشت.

محمود را با آثارش از اوائل سالهای دهه پنجاه می شناختم. سال ۱۳۷۴ وقتی جلد اول رمانم چاپ شد می گفت: کتاب را دوست جوان و محبوبش فرامرز خوشحال برایش آورده و او آن را یک روزه خوانده و روز بعد برای بردارش به آمریکا فرستاده است.

محمود ممکن نبود با گیلانی جماعت در هر جای ایران که برخورد می کرد به فارسی صحبت کند. بسیار مهربان و ساده بود. و بی هیچ ادعایی از آن همه آثار مکتوب، روزانه ۷-۸ ساعت می خواند و می نوشت. صد و پنجاه صفحه از تحقیقات جدیدش به فرهنگ گیل و دیلم در چاپ بعدی اضافه خواهد شد. آئین‌ها و باورداشت‌های گیل و دیلم بسیار قوی‌تر از چاپ ۱۳۵۲ به زودی به بازار خواهد آمد. یک دفتر شعر نیمایی دارد که چاپ می شود و یک مجموعه داستان که بسیار زیبا و نوستالژیک از سال‌های دهه بیست مردمان خاکستر شده

لنگرود نوشته شده است. این مجموعه داستان را من خوانده‌ام. و عنوانش را به پیشنهاد «با داستان تمیز» نام گذاشته است.

طی این سه سالی که با محمود از نزدیک آشنا شدم هفته‌ای دو - سه روز (دو - سه ساعتی در عصر) با هم بودیم و از گیلان و گیلانی می گفتیم.

یک روز پس از مرگش، صدر اشکوری - شاعر قراقوش - فرهیخته‌ای دیگر از رحیم‌آباد و اشکور بالا زنگ زد و شروع به گریستن کرد. جداً بی تاب شدم. گریه مجالش نمی داد تا حرف بزند. فکر کردم شاید برای خود او مشکلی پیش آمده باشد. از او خواهش کردم که گوشی را بگذارد تا من به محمود زنگ بزنم و از او بپرسم که چه پیش آمده است. اشکوری با اندوه گفت: «تو دیگر نمی توانی به محمود زنگ بزنی. هیچ کس نمی تواند به محمود زنگ بزند. محمود هم اینک فقط باید با تن صدا، گردن کج و خنده‌های ریز ریزش در یاد و خاطره همه دوستان و دوستدارانش باقی بماند. محمود به تاریخ پیوسته است.»

با همسرم که همیشه از صدق دل پذیرای مسلمانان فرهیخته‌ام هست و فرزندانم می گریستم؛ که گفت: ای کاش این آدم بسیار صمیمی و مهربان را در این سه سال آخر عمرش هم از نزدیک نمی دیدیم تا ماتم ما هم در مرگش مثل همه مردمانی می بود که از دور او را با آثارش می شناختند.

## از فراز زندگی

### تافرو دمرگ

امروز کارنامه عمر شاعر، محقق انسانی فرهیخته و خود ساخته و پرتلاش «محمود پاینده لنگرودی» بسته شده است. با اینکه «از مراسم تدفین او» بازگشته‌ام هنوز مرگش را باور نمی‌کنم. حتی وقتی که پیش پای جنازه‌اش ایستاده بودم و صدای مهربانش از بلندگو، شعر «لیله کوه» و «یه شو بشوم روخونه» را زمزمه می‌کرد او را در مقابل می‌دیدم که همچون درخت آزاد گورستان لنگرود استوار و پابرجای در ریش بارشی از باران پائیزی ایستاده است و دارد شعر می‌خواند. زمان بسیاری می‌خواهد تا غیاب حضورش در ذهن ته‌نشین شود و باور کنیم که «او مرده است»<sup>(۱)</sup>، «برای ابد مرده است»<sup>(۲)</sup> و دیگرش باز نخواهی دید... بیش از ده روز نمی‌گذرد که در آخرین سفرش به گیلان به همراه همسرش و محمدمحمدی بندری به خانه ما آمد و مثل همیشه گفت: «فلانی حیف است توی خانه بشتینیم و از طبیعت و فضای سبز لاهیجان محروم بمانیم، آماده شو که به طبیعت بیوندیم».

بعد از نشستی کوتاه از خانه خارج می‌شویم، ابتدا از قلعه شیطانکوه دیدار می‌کنیم و آنگاه به سمت شهر می‌رویم. در میدان «چهار پادشاه» ماشین را پارک می‌کند تا از بقایای سنتی شهر لاهیجان که از گزند معماری وارداتی محفوظ مانده است دیدن کنیم و بعد من یادآور می‌شوم که «اینجا به خانه» م - مؤید» نزدیکی خوب است سری به او بزنیم» و می‌رویم به سر وقت «م - مؤید» و «کال گپ» یکی دو ساعتی ادامه پیدا می‌کند و بعد بیرون می‌آئیم و چون محمود به پیشنهاد «محمد بندری» دیدار مجدد از پل خشتی لاهیجان را به قصد مقایسه با پل خشتی لنگرود در میان می‌نهد؛ می‌پذیرد. به دیدار پل می‌رویم و بعد بازگشتی به خانه و بدرودی با «محمود» که به آخرین دیدار بدل می‌شود.

\*\*\*

در فراق پاینده (ضمیمه شماره ۵۰، ص ۲۲)

\*\*\*

برخیز و باز با لبه تیغ آرزو

خاشاک خصم را ز سر راه خود، بروب

چون موجهای وحشی دریاچه خزر

برخیز و باز ساحل بیداد را بکوب

عشق به زبان و فرهنگ بومی و جستجو در این

زمینه لحظه‌ای در او فروکش نمی‌کرد. در هر محل و

مجلسی که به نکته تازه‌ای از آن بر می‌خورد، در

دفترچه یادداشتی که هرگز از او جدا نمی‌شد ثبت

می‌کرد و به هنگام مورد استفاده قرار می‌داد و به سینه

تاریخ می‌سپرد.

می‌گفت: «سالها پیش که با زنده‌یاد شهدی

لنگرودی بود به خاطرش رسید که ضرب‌المثلهای

بومی را که به تدریج در حال فراموش شدن بودند، در

دوبیتیهای بگنجانند که محفوظ بماند و حاصل آن

سرودن و چاپ این دوبیتها بود که علاوه بر او و

شهدی لنگرودی، دوبیتیهای از ناصر فرهادیان را نیز

در بر می‌گرفت. این مجموعه که در قطع کوچک

جیبی و با کاغذ کاهی چاپ شده بود به زودی نایاب

شد و سال‌هاست که خواهندگان بسیاری تجدید

چاپ آن را انتظار می‌کشند.

شبون تا راه میون، واموندنم سو

هو آوازون، هستدی خوندنم سو

شونم، دونم، زینم، گینم خدایا

«سگ سوزن سوخورده» موندنم سو

\*\*\*

آمی راشی سکون بیتن دویاره

اوشکون هارن، آسوبی دازو داره

جسم آبین همسایه‌ن بعد از امی جون

سکون، کونن شمه زن پاره پاره

تجدید چاپ آثار و اشعار محمود پاینده از «گل

عصیان» گرفته تا مجموع همین دوبیتها که مشتاقانی

بسی‌شمار در انتظار آن سالهاست که روزشماری

می‌کنند و همچنین دیگر آثار او چون «مثلها و

اصطلاحات گیل و دیلم» و «آئین‌ها و باورداشتهای

گیل و دیلم» که امتیاز تجدید چاپ آن به عهده

سازمان جانشین قانونی مؤسسه سابق «بنیاد فرهنگ

ایران» است، ضرورتی درنگ ناپذیر دارد و بر متولیان

مسئول است که در این مورد از هیچ کوششی فروگذار

نمایند.

لاهیجان - ۲۹ آبان ماه ۱۳۷۷

۱-۲۰۱- برگرفته از فدریکوگاریسالیورکا، ترجمه

احمدشاملو، از شعر «مرگ ایگناسیو»

«محمود پاینده» شاعر و محقق سخت کوش و توانا بود. عشق به سرزمین و مردم، گوئی با خون او عجین شده بود. در عین «سرزمینی» بودن «زمینی» بود. دیدی جهان شمول داشت و پیوند او با سرزمین از «لنگرود» شروع می‌شد و به «بیه پس» می‌پیوست و سیری در مازندران می‌کرد و به «ایران» منتهی و با جهان یگانه می‌شد.

«خونینه‌های تاریخ دارالمرز» سند زنده این مدعاست. محمود سپیدرودی غرنده بود و هرگز از پای نمی‌نشست و به دریا می‌پیوست؛ دریای محمود، مردم بود. سمت و سوی او در همه سمت و بلند زندگی به این دریا بود. امید، چراغ راهنمای او در شبان مکزوری بود که بر تاریخ این سرزمین سایه می‌افکند. در «گل عصیان» اولین کتاب شعرش می‌خوانیم.

دیروز غنچه بودی در خواب سرخ خویش

...

...

چون نیمروز رفت

شلاقهای سرکش توفان شامگاه

گلبرگهای سرخ و ظریف تو را فشانند

در دشتهای دور

اما هنوز

پرچم موج زندگی

در تخمدان زنده و امید بخش تو

بر پا ستاده است

(گل عصیان - به نقل از حافظه)

پس از استیلای کودتای آمریکائی ۲۸ مرداد

۱۳۳۲ خطاب به گیلان می‌سراید:

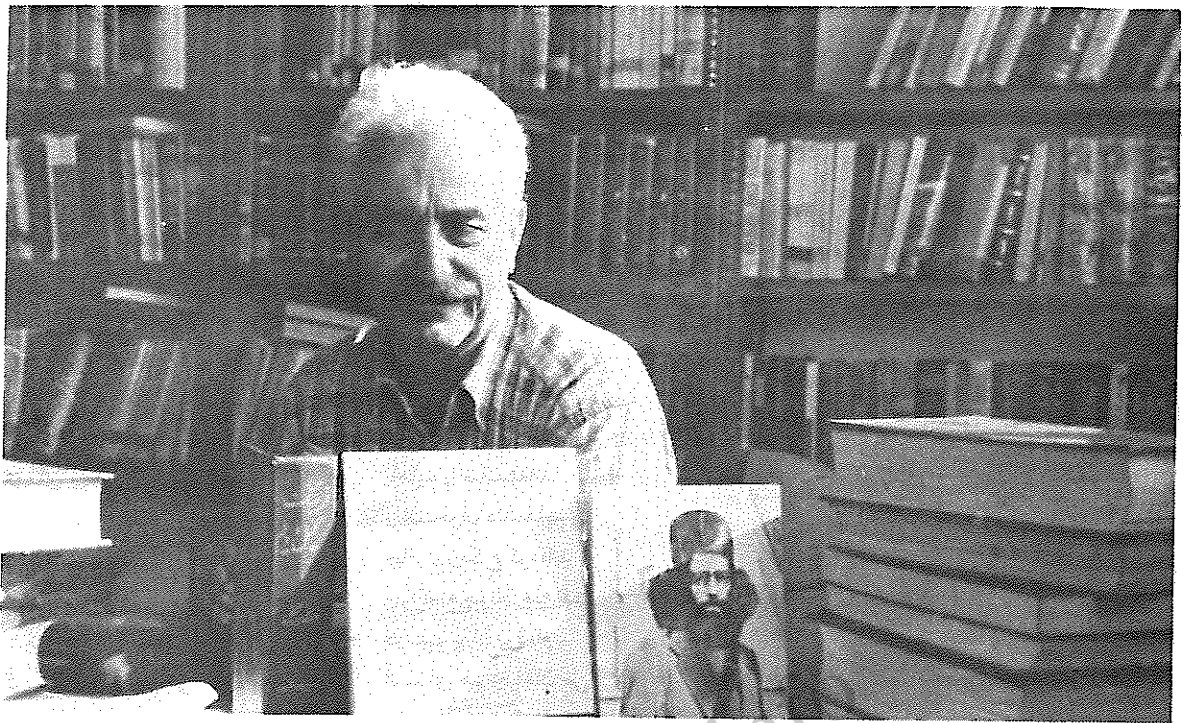
گیلان چه شد، «ضیابر» بیدار تو چه شد

دست برنج پرور «کسما» مگر شکست

فریاد «غازیان» تو خاموش شد مگر

گیلان، که؟ دست و پای ترا خائنه بست





عکس از: علی محمد مسیحا

محمد صدر اشکوری

## فصل فراق و درد

تیمور گورگین

### عمری با مردم نشست تا...

محمود پاینده لنگرودی، دیگر در بین ما نیست. اما اشعار، نوشته‌ها و کتاب‌های ارزشمند، محققانه و پژوهشی او همواره یادگاری است برای ما و دوستان آثارش. او شخصیتی فسرهیخته و ادب آموخته در دانشکده‌های مختلف جامعه ایرانی و محبوب دل‌های مردم دلسوخته بود. عمری با مردم نشست تا کتاب‌های فرهنگ عامه را به گیلکی و فارسی شیرازه بست: فرهنگ گیل و دیلم (برنده ششمین دوره کتاب سال، سال ۶۷-۱۳۶۶) در کشور، نتیجه ۲۵ سال کوشش و پژوهش شبانه‌روزی او بود.

محمود پاینده از سال ۳۲ به تهران مهاجرت کرد و کار مطبوعات و شعر و شاعری را از مجله امید ایران آغاز کرد. ۲۵ ساله بود که شیفته ادای دین به زادگاه، سرزمین و میهن خود از راه تدوین و مکتوب کردن فرهنگ و دانش عامه (فولکلور) گیلان شد.

از سال ۱۳۵۴ با مؤسسه کیهان به عنوان طراح و خوش‌نویس تا زمان بازنشستگی، همکاری داشت. از سال ۱۳۶۶ من و او با هم آشنا و دوست شدیم. دروغا که دست بی‌رحم مرگ این دوست همیشه مرشد زندگی و راهنما در کارهای فرهنگی، ادبی و پژوهشی را از من و دیگر یاران گرفت.

این ضایعه ادبی و فرهنگی را به جامعه ادبی کشور به ویژه به دوستان هنرمند و هنرشناس گیلانی تسلیم می‌گویم.

تهران - ۷۷/۸/۲۸

در سوگ از دست رفتن دوست دیرین، انسان درد آشنا، محمود پاینده لنگرودی که رفتاری چون «روخسونه» و کرداری چون «لیله‌کوه» داشت چه می‌توانم نگاهت؟ با دستچینی از بلیغ‌ترین واژه‌ها کا با ردیف کردن تمامی آن‌ها هم نمی‌توان خطی نوشت. در ستایش کوه و رود چه می‌توانم سرود؟

پائیز ۷۷ برای عامه مردم گیلان و به ویژه هنرمندان گیلانی فصل فراق و درد بود. در فاصله قریب به دو ماه این فصل برگ‌ریز مرگ نابه‌هنگام سه عزیزی را شاهد بوده‌ایم که هر کدام به فراخور توانمندیش در ارتقای فرهنگ مردمی دیارشان نقشی سازنده داشته‌اند. شیون با مجموعه بومی سروده‌هایش در سال‌های آغازین رویکردش به شعر و شاعری، دریایی با شعرها و هسا شعرهای رو به تعالی از نیمه اول چهل سالگی اش تا مرگ و پاینده چهره همیشه در اوج و خوشنام فرهنگ و ادب گیلان و ایران، برنده جایزه نخست ششمین دوره کتاب سال، با آثار ادبی و پژوهشی پُرجار و ماندنی بسیارش از جوانی تا پیری؛ که به یقین شمار زیادی از آن‌ها هنوز چاپ نشده و به صورت پراکنده یا دست نوشته آماده چاپ به یادگار باقی مانده‌اند.

از همه دست‌اندرکاران هنری به ویژه دوستان ولایتی خواستارم در کنار انتشار یادگارنامه این درخت تناور ادب و فرهنگ ایران به گردآوری و نشر آثار ادبی و پژوهشی آن عزیز از دست رفته - که البته راست نباید الا با نظارت رایزنانه دوست فاضل همولایتی ما جناب رضا رضازاده لنگرودی - به این مهم اقدام نمایند.

تهران - ۷۷/۸/۲۹

سیدعلی میربازل

### در سوگ بالا بلندترین سپیدار

در اندوه بدرقه‌ی «شیون» و «دریایی لنگرودی» آه می‌کشی. ناگاه اندوهی دیگر! باور نمی‌کنی. یا خود می‌گویی: نه...! می‌گویی، آنقدر که گریه‌هایت مرا و تو را به باور کوچکی دیگر می‌کشاند. بالا بلنددی دیگر از سپیداران عاشق پر می‌گشاید. سپیداری که زیر سایه‌اش من و ما سبز شدیم. چراغ شدیم. ترانه شدیم. باران و باغ. خبر جانگناه بود. کوچ ادیب و محقق، شاعر و نویسنده مهربان گیلانی «محمود پاینده لنگرودی». اگر چه خبر سنگین و جانسوز بود اما: «هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق».

ماییم و یادش و جهانی خاطره و خوبی. ماییم و یادش و توفانی اندوه و آه. ماییم و یادش و غریبی گیلان بر شانه‌هایمان. غربت جهان بر پلک‌هایمان.

درد ای درد بگذار در سوگ آبروی «فرهنگ گیل و دیلم» چیزی بگوئیم. آخر دل‌های ما سرخ‌تر از «خونینه‌های تاریخ دارالمرز» است... آسمان حرفی بزن در کوچ بالا بلندترین سپیدار. از عزیز از دست رفته «استاد محمود پاینده لنگرودی» چیزی بگوئید. هرچه که باشد.

تهران - ۷۷/۸/۲۹

## مهدی اخوان لنگرودی

### برگردان آزاد بخشی از منظومه‌ای از زنده‌یاد محمود پاینده لنگرودی

... و اما یاران

روزی

زندگی بر شاخه‌های زیبایی خواهد نشست

بهار خواهد آمد

و از مردان غیرت و یک لاقبا

سختی کوچ خواهد کرد ،

چه هیجان با شکوهی ، در جان‌ها خواهد ریخت

آنگاه، آن زندگی پر از عشق، بر هر اشتهایی شیرین

خواهد آمد

دخترکان ، عروس می‌شوند

و پسرکان ، داماد

« ریزه ریحان‌ها » جان می‌گیرند

و زعفران‌ها به مثقال سنجیده می‌شوند

و زندگی زنده ،

بر لب‌ها آواز و ترانه خواهد نشاند .

آنگاه روزگار چه دلپذیر خواهد شد

دیک‌های سرشار برکت

یاران - دو جان در یک پوست

در دستهای یکدیگر حلقه خواهند زد

خورشید پرواز کنان

به همه جا ، سر خواهد کشید .

بهار ، با گریه‌ها و خنده‌هایش

بر آبی‌های آسمان -

تیرازه خواهد گشود

سیمای « لایلا کوه » آتش‌گون شقایق‌ها خواهد شد

و عاشقان گلچین ،

بنفشه‌ها برای معشوق‌تکان -

هدیه خواهند برد

افسوس که من

آن روز دیگر نیستم

با آرزوی به گور شده‌ام

به تماشای بهاری ایستاده‌ام

که از آن شماس

اما شما یاران !

ای وارثان یاد !

به خاطر بسپارید

در آن سالهای دور

تنها برای شما

پاهایم را شکسته‌اند

و استخوان دنده‌هایم را

چاقوی جگرم کرده‌اند

چرا که ، چونان صداقت

دوست یاران بوده‌ام .

آه ... ای هم چراغان من !

وقتی که به راه شما نشستم

به خاطر شما

شعله‌ها گرفتم و خاکستر شدم

و برای شما مردم

و جان به خاک سپردم

\*\*\*

پسرک من

این شب سرماهای سرد است و پر از تنهایی

چونان قصه‌ای دراز و بلند

غصه‌هایم را می‌شناسی - و می‌دانی

که تمامی قصه‌ام

نفس‌های بی‌حوصله‌ات را - گم لحظه‌ها خواهند کرد

هر چه می‌گویند هر کسی برای خود ، دل به دریا

می‌زند .

اما پیران می‌گویند

هر کسی را اگر در سر عقلی است

می‌داند یک دست بی‌صداست

پسرک من ، بدان !

گریه‌های من - برای وطنی است ، با کودکان و

زندگانیشان

که در درونم جای دارند

اندوه من ، برای تلخی روزگار آنان است

سوگند به تو

باور کن !

آدمی ؟

جوانه‌اش ، فقط از مرگ است

آه ... ای گریه فیروزه‌ای (=ای سرزمین من !)

استحکام آدمی ؟

به یک روز تا دو روز ، بیش نیست

\*\*\*

کاش پسرک ، بی‌ترس

در گشت و گذار روزگار

راه بدرگیرد

و همگام مردم

و یاران

یار دخترکان عاشق باشد

از جوانترین‌شان

یاری برگزیند ، به زیبایی ماه

و گر ، شبی را که دریا توفانش نیست

و هیچ دلی را جدائی فرزند نمی‌گسلد

و یا شبی که مهتاب بر ایوان خانه‌اش می‌نشیند

نُقل و نقره بر سر معشوق بریزد .

و با صبح و نور و ستاره ، بخواند

که -

« ریحان بکاریم بر ایوان

و با چشم‌های باز

در پیرامون خویش

چونان مردی استوار

راه بگشاییم

گذرگاه تنگ و پر از درخت و سنگ‌مردم را

آرزویم این است

که پسرک

بنای زندگی را بر بلندای دوستی

بنا نهد .

نه این که زبان سرخ در دهان بچرخاند

و بگوید

« فزون باد غصه‌هایتان »

و یا

« خران را پالانش من

و درها را دالانش من ! »

\*\*\*

آه ... آخرین حرفم این است

که هوش ربایان می‌دانند

ماهی بیرون آمده از آب همیشه تازه است

پسرک من !

چشم‌هایت را از خواب و شب دور دار

درها را بگشای

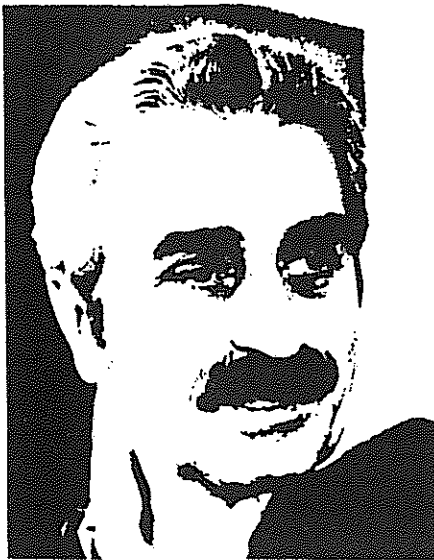
این در

آن در

تا پرستوهای نسیم از دور دست‌ها باز آیند

بگذار گفته‌های من

همیشه به یادت آید .



زنده یاد محمود پاینده لنگرودی

## در شر شر مداوم باران

مرغابیان اهلی دست آموز،  
در شر شر مداوم باران،  
مست و ترانه خوان،  
بر آب صاف برکه نشستند.

ما نیز آمدیم و نشستیم،  
با بال‌های خسته،  
از رنج راه و دوری پرواز  
بی‌واهمه، زحیله تیرانداز!

گفتند:

ای نورسیدگان ز دیاران دوردست،  
اینجا، خوش آمدید!

گفتیم:

- ای ناشناس یاران!  
دریای مهربانی تان، بی‌کرانه بادا  
در شر شر مداوم باران،  
هر لحظه بزم برکه ما، شادمانه‌تر،  
پیوند آشنائی ما جاودانه بادا!

یاران میزبان،  
کم‌کم زما کناره گرفتند و ما به مهر،  
پنداشتیم، برکه به ما وا گذاشتند،  
اما، دریغ و درد! که صیادها به خشم  
داغ هزار گل، به دل ما گذاشتند!

هان، ای زراه آمده، نا آزموده کار!  
با مرد، در عزای عزیزان گریستن،  
خوشر، که با برادر نامرد، زیستن

تهران - مهر ۶۸

در فراق پاینده (ضمیمه شماره ۵۰ کیله‌وا)، ص ۲۵

## محمود پاینده لنگرودی

... به روز، زاک - تون زندگی خوب، آ. بونه  
بهار هته، لاث - تون سختی، شونه،  
و گزیده - کول، مژه دهنه زاکون!  
او زندگی، هرکسه وئنه زاک - تون!  
غروش بوئن لاکو - لاکون،  
داماد بوئن زاک - زاکون.  
ریزه - ریحانی گران بونه، دومرته.  
میشالی زعفران بونه، دومرته!

زنده بونه زندگی،  
خنده بونه، خونگی.  
دوره بهتر هته،  
هرکسه دیک، سرهته.

همه به هم دوش بوئن،  
دوجان به یک پوش بوئن،  
خورشید خانم سر زتنه،  
روز همه جا پر زتنه.

بهار، به غصه - خنده،  
زتنه خو بالمنده.

«لیله کو» دیم، لاله - تن جی بل گینه  
هرکی خو یار به، تنفشه چینه.

او روز دمو بمورده ام،  
ناچه به گور بیورده ام.

او روزگاره نشیم،  
شیمه بهاره نشیم.

ولی شمو بمونین،  
هچی اینه بدونین:

- به روز شیمه راه به می پا بشکنن.  
می چپور - تونه می چگر دشکین!

هنده خوش و دزوش بوم،  
زاک - تونه همزه، دوش بوم.

آخ اجغله تن اوختی ای راه بنیشتم.  
شیمه و سین بل نیشتم و بییشتم.

شیمه و سین بمورده ام،  
جان، گل بون بیورده ام.

\*\*\*

شو که آباره ریکائی!  
نقل درازه ریکائی!

چون که تی سر، می دزو دیل درشونه  
همه بگوم تی حوصله سرشونه.

گرچی گون ای خرقه،  
هرکی اینه خو صرقه!

پیران، گون ای نقله،  
هرکسه سر، به عقله.

نشسته زون با یته دس، دشکلا،  
سزده گنج، با سس سزده پلا؟!  
می گریته و غصه، می زاک - تون ش،  
می دزه دیل اوشان دوران ش.  
تی جان قسم، تی سر، گه،  
آدمی تخم مزگه.  
آی پیجه تی فیروزه!  
آدم به روز - دو روزه !!

\*\*\*

می دیل خنده که می زاک.  
نداره هیچی - جی باک.

همیشه در زمانه،  
خو پتره راه بدانه.

مردمه همرا بیون،  
پتره بو شو راه، بشون.

دوش تداره، زاک - تونه،  
یار بگریه، لاکونته.

از او میان هرته که ایسه جوان،  
عاشق بیون، زن بیوزه ماه موسون.

اوشو که، درنا بیده بیسان نیه،  
هیشکله خو زاک به هراسان نیه.

اوشو که میناب انه ایوان سر،  
پول فوکونه خو تمزود جان سر.

ای سر - او سر ایوان  
بکاره ریزه ریحان

واکونه خوب، خو چشمونه،  
بشینه خو دورو بر - تونه.

بیده که راشی تنگه،  
همه درخت و سنگه.

مرد موسون، زندگی راه واکونه.  
زنده موسون، زندگانی چاکونه.

نه که بگون شل. آ. کون!  
تی ازده فشكل. آ. کون!!

نه که بگون: تی غصه!  
تی پتره کیون: بیسه!

هرکی خره، مو پالان!  
هرکی دزه، مو دالان!

\*\*\*

می آخری گب اینه،  
آدم عاقل گینه.

ماهی ایسه تازه، پیته آب جی،  
تی چشمه واکون، ریکه جان خواب جی

ای دزه واکون باد پیه،  
او دزه واکون باد پیه،

می بشوته ت یاد پیه



عباس مه‌ری آتیه

## پاینده و تاریخ نگاری

محمد فارسی

## پیلِه براز لیلِه کوه

پائیز وارش مییان  
تی زخم تاسیانی یا  
به پا بداشتی  
شوندری

□  
تی داغ ره

چی وا بگم

کی شعرا بد نایه

او وختی کی خبر تی شین

گیلان گرخانه بترکانه

پرندون دیلا بوسوجانه

تانیم بگم

بولوند دلفکم بپرکسه

□

اوروش واروش کار نییه

دیلا کی خون دیمیره تی جدایی ره

واهیلا بون دره تره

چه گریه

ساکتا کونه

□

پیلِه براز لیلِه کو

اوخان دکفته تا

تی داغ جا

آیا - اویا

نه لنگرود

نه رشت

گومان کونم

چه هر طرف

ولایتانا شیشه دیلخوشی

بترکسه

تمام خشت پوردان کمر

ای واری بشکسه

□

هوا - هوا

گیلانا غم دره

بوار براز ابرانه

«روختونیه او تی تی گوردان دره»

امی پائیز تنه‌ایه

چی ده تاینه حریف بیه.

باردار و بچه‌ها را بر نیزه کردن - گردن زدن هفتاد و چند تن به شمشیر و آنگاه وضو ساختن و به نماز پرداختن - اسب بر جنازه تاختن - خوردن گوشت تن سردار سربریده - زبان بریدن - چشم کندن - سینه دریدن - پوست سر و تن به کاه انباشتن - کشتار و تجاوز و به غنیمت بردن زنان و دختران مردم - از کاسه سر انسان پیاله شرابخواری ساختن - پدرکشی - پسرکشی - برادرکشی و هزاران گونه از این دست ...

«خونینه‌های دارالمرز» شاید به تعبیری از زنده‌ترین کتابهای تحقیقی استاد پاینده در باب تعیین جایگاه گیلان و مازندران در دل تاریخ دیرینه سال ایران است که از دیرسالان بی‌فصل و فاصله تاریخ و افسانه آغاز می‌شود. از آن زمان که تعیین مرز سرزمین ایران مقدر به پرتاب تیری از سوی آرش گردید؛ پرتاب تیری که آرش، قوایش را در بازوان خویش جست و سر پنجه‌هایش، سرنوشت ایران آن سالیان رانوشست. آرشی که سنبل و نمادی از سر پنجه تعیین کننده‌ی غیور مردان ایرانی است. آرشی که فخرالدین اسعد گرگانی به افتخارش ایات بلندی می‌سازد که کتاب «ویس و رامین» حکایتگر آن است. بی‌تی که حاکی از پرتاب تیر است اسعد گرگانی چنین بیان می‌کند:

از آن خوانند آرش را کمانگیر

که از سازی به مرو انداخت یک تیر

آری محل اعتنا آنجاست که اسعد گرگانی آرش را از دلوران مازندرانی می‌خواند و دلیل توقف استاد پاینده هم در این داستان بر همین نحله است. یعنی معرفی و تشخیص پهلوی از خطه خزر ... حال گیریم که قلیلی نیز گفته باشند آرش از قله دماوند آمده، اما کثیری را عقیده بر آن است که آرش یلی از بحر خزر بود.

روح آن فرزانه بی‌بدیل را قرین رحمت‌های ایزدی آرزو کرده، راهش پر رهرو باد.

استاد محمود پاینده «قیام غریب شاه گیلانی» را در سال ۱۳۵۸ از سوی انتشارات سحرپیشکش اهل تحقیق در پیشینه سلحشوری‌های گیلان می‌کند تا هم غبار از چهره این مرد عدالت دوست و ظلم ستیز، سترده باشد؛ هم جایگاه حرکت مردمی «در تعب مانده» را در محدوده تاریخی مشخصی، بعد از مرگ شاه عباس و بعد از صدمات و لطمات بسیاری که مردم بی‌پناه از ظلم اصلان ثبیک و شیخ احمد میرغضب دیدند به جلوه تاریخی بنشانند.

از آن پس استاد پاینده شیفته تاریخ نگاری و زدودن ابهام از چهره تاریخی قوم گیلان برخاسته ابتدا کتاب «یادی از دکتر حشمت جنگلی» را منتشر می‌کند که یار و هم‌مرز میرزا کوچک بود ... پس از آن به تب تعهد تاریخی خود، همت در زدودن غبار از چهره دلوران و سلحشوران عدالت پیشه یک دوره تاریخی کرده کتاب پسرقدرو گرانسنگ «خونینه‌های تاریخ دارالمرز» را در سال ۱۳۷۰ از سوی نشر گیلکان به حلیت چاپ می‌آراید.

تاریخ گیلان، تاریخ سلحشوری‌ها و دلوری‌های دلاورمردان بسیاری است که پاینده از میانه‌اش سر برآورد و در دو جانبش پیش رفت، لذا وقتی تاریخ عصر صفویه و ظلمی که در این عصر به دفعات بر مردم صبور و بی‌دفاع گیلانی رفت به مشاهده تاریخی نشست و بر پهنه تحقیقش، رنجی را دید که در زمانی نه کوتاه بر گیلکان عاشقش رفته بود: به نقل از خونینه‌های دارالمرز بخوانیم:

آسیا به خون گرداندن ونان خوردن - بریدن دست و پای هزار دیلمی معترض در یک روز - کله منار کردن در گیلان و چهار گوشه دروازه استرآباد - خورش پختن از کله انسان و آن را به خورد خانواده‌شان دادن - دریدن شکم زنان

## باز هم؟! ...

### اشاره

هنوز سروده‌ام در سوگ دریایی لنگرودی به درستی شکل نگرفته بود که خبر درگذشت محمود پاینده لنگرودی به من رسید. عجا که فاصله‌ی درگذشت این دو شاعر لنگرودی، بیش از دوسه هفته نبود. به همین خاطر سوگسروده‌ام در باره‌ی دریایی - به ویژه در انتها - صورتی دیگر یافت و بیانگر بدرقه‌ای تازه و غمگناهمه نیز از عزیزی دیگر (محمود پاینده) شد.

### باز هم

رخدادی تلخ،  
گرفته،  
تاباور  
و رونق واژه‌هایی  
دل چرکین،  
بی قواره،  
دربدر  
واژه‌هایی چون:  
«مرگ»،  
«تعزیت»،  
«تسلیت».

### باز هم

درگذشت عزیزی  
از اهالی هنر  
یا به عبارت روشن‌تر  
از قبیله‌ی شعر  
که سرود دریاها را  
بر زبان داشت  
و آهنگ موج‌ها را  
در دل.

### باز هم

گورستانی یخ‌زده

در انتهای شهر  
با سکوتی منجمد  
در عرصه‌ی کلام  
و بغض‌های شکسته  
در حنجره‌های خسته  
و...

حق‌حقی‌گره  
در آستان بدرقه.

□

باز هم  
مجالس ترجم  
سوم،

هفتم،

چهارم...

و سوگواری

انبوه سوگواران

در ادامه‌ای

بی توقف

یا امتدادی

نامعلوم.

□

در هنگامه‌ای چنین

بغض گلوگیریم

و ذهن پریشانم

مجالم نمی‌دهند

تا برشمرم

آن دسته از یاران را

که تنها

در همین یکی دو سال

- یکی دو سال اخیر -

این جا و آن جا

رشت، تهران

اصفهان، لاهیجان ...

- و اکنون لنگرود -

گل وجودشان

چه آسان بربر شد

و بار سفرشان

- سفر بی بازگشتشان -

چه ناگه،

بسته.

اما انگار  
شمار این یاران  
از مرز گمان  
پیش‌تر نمی‌رود  
و ذکر نامشان  
- نام بلند و مبارکشان -  
در این وجیزه،  
نمی‌گنجد.

آه که از این همه مصیبت  
چه ویران شده‌ام  
ویران.

□

کاش «هستی» ام

قطاری می‌بود

که سالیانی

بسیار پیش از این

روی ریل «نیستی»

قرار می‌گرفت

و از ادامه‌ی حرکت

باز می‌ماند

تا دیگر من

داغ هیچیک

از این عزیزان را

نمی‌دیدم

و روزی هزاربار

از غم نبودشان

نمی‌مردم

□

باز هم

گورستانی یخ‌زده

سکوت منجمد

و بغض‌های شکسته

در حنجره‌های خسته

و ... باز هم

حق‌حقی‌گره

در آستان بدرقه.

رشت - سوم و بیست و هشتم آبان ۷۷

۲  
آواز نور،  
بلور آب

□  
ای آفتاب!  
رنج هزاره ام،  
راز بلوغ باغ  
زاری آب،  
در بستر هنوز - ذهن کویر!  
سبزینه گیاه،  
بسامان لحظه ها!

□  
ای آفتاب!  
سبز زمان،  
با من!  
«لَبَّيْكَ ... یا سرّی و نجوایی!»  
□  
پرواز راز،  
آبی دریا،  
با من!  
«لَبَّيْكَ ... یا قصدی و نجوایی!»  
□  
آبستین بلورین!

جمشید شمسی پور خشتاونی

## کونشته آفتاو (تالشی)

محمود پاینده لنگرودی ره

کو نشته آفتاو برده را  
مغریب خری خون هرده را  
هی آه آب، حسرت ب دیل  
بی ماه ستاره گرده را  
سبزه نیویشته شعری مه  
از هر زیوتی چر ده را  
سال ساله ناله دس دارم  
اسرک غمی دم کرده را  
وختی نفس شو در قفس  
آخ! چب کرم از مرده را؟  
باز شو او مه «خشتاونی»  
کو نشته آفتاو برده را

حسین در تاج

## وای پاینده

اگر به دیده ندیدی صفای پاینده  
نگر به حُزن خزر در عزای پاینده

خزر به سینه و سر می زند که بعد از این  
همیشه خالی خالی است جای پاینده

خزر چو سفره‌ی وا دیده‌ای ز لیلاکوه  
دویده باشی اگر در قفای پاینده

چه داشت؟ آنچه که گیلان سبزاومی خواست  
حسد نداشت، همین اعتلای پاینده

دغل مباحش و بد از خوب، بی‌ریا بشناس  
بیا، کنار بیا، با خدای پاینده

فغان مرغ مهاجر زهرچه مکر و فریب  
به گویش برکه رسانده است نای پاینده

هر آن کجا که گمان می‌برید دامی هست  
چراغ راه شما باد، وای پاینده

همیشه پاک بمانی، همیشه خوب، همین!  
چه ساده بود و صمیمی، دعای پاینده

به گوشمال، بگو، زودتر به خار خفیف  
که سر به هرزه نیچند زای پاینده

پرنده‌های شمالی، پرنده‌های قشنگ  
زیادتان نرود، شعرهای پاینده

به دیلمان و به گیلان قسم، سؤال کنید  
بلا چه دیده کسی از صلاای پاینده

جواب طفل دل، آخر، چه می‌دهی دُر تاج؟  
اگر بهانه بگیرد برای پاینده

۲۲/۸/۳۰

دکتر سید مجتبی روحانی (م. مندرج)

## لیک

۱  
«پاینده... هِمَم»

«خستم احوال بیورسم»

«دکتر... سلام... پاینده هِمَم - تی حال  
خوبه... خسانوم، زاکون خسوتین. خستم احوال  
بیورسم... همیشه سلامت باشی... خانوم و زاکون سلام  
برسان...»

این صدای مهربان و ساده پاینده بود که دست کم  
ماهی یکی دوبار می‌شنیدم. و همیشه شرمنده و  
خجل. پیش دستی می‌کرد، بزرگواری می‌کرد، گوئی  
نگرانم بود. چیزی توی دلش بود که پنهان می‌کرد...  
صدای آرام و ساده و بی‌تکلفش آرامشی داشت، و  
چهره مهربان‌تر او... که سالها رنج را با خود داشت و  
نکته‌های ظریف که در کلامش بود. جستجوگری که  
تا اعماق کوه و جنگل و دریا گذر می‌کرد و آنگاه  
فروتانه با دیگران در میان می‌گذاشت.

سالها تجربه به او آموخته بود که ژرف‌نگر باشد.  
چگونه عبور از صخره‌ها و جنگل و دریا را  
می‌دانست.

با صدای پای مردان دارالمرز آشنا بود.  
آشنا با همه باورداشت‌های سرزمین گیل و دیلم.  
از فراز و نشیب روزگار خود گذر کرد... گذری  
سخت و پندآموز... آنگاه، کاوشگرانه در جستجوی  
فرهنگ گیلان زمین نشست و دست‌آورد سالها رنج و  
مرارت را در سفره اندیشه گسترانید و پژوهشگرانه،  
محصول اندیشه‌اش را تقدیم گیلان زمین و ایران  
زمین نمود؛ که: «فرهنگ گیل و دیلم» جاودانه شد. تا  
فرزندان گیل و دیلم جاودانه بمانند.

و خود که «پاینده» بود، در اندیشه‌ها و گستره  
فرهنگ ماندگار شد. و هنوز... صدای مهربان او  
نجواگر لحظه‌هاست که:

«... سلام... پاینده هِمَم... تی حال خُبه... خستم  
احوال بیورسم...!»

تهران - پنجشنبه ۲۲/۸/۲۸

## همزاد لیلاکوه

هنوز

نعل در پای خونالود «عادلشاه» بود

و قامتش

درهم شکسته

در غرتی غریبانه

که لیلاکوه مویه سرکرد

در عزای همزادش؛

و در انتظاری

که دیگر بار

همرازی برآید و

«خونینه‌های دارالمرز» را

نجوا کند.

□

باور نمی‌کند که رودخانه،

این بارهم

- چونان هزاره‌های پیش -

تنها به دریا رفته است.

علی خداجو

## گلستانه

به محمود پاینده لنگرودی

در خواب طولانی کوناران

شاید، حکمتی باشد

و این همه آبشخور که رها می‌شدند

و پونه را به جد می‌گرفتند

کجای کارند؟!

\*\*\*

جو بار از ما بهتران!

نهر سکوت نسل‌های پس از من!

«اخیار» (۱) کوچۀ دنیا دیگر

آن طمطراقی

پارینه را

نداشت!

هرکس

که تند رفت و

کج نشست

ضربان حقیق بید را

به شمارش!

و کدخای بی تاج و تخت

دهی!

\*\*\*

باختن و پنجره را بستن

گذشتن از عبودیتی که نثار کاهنان

آشامه بود

بارِ طلایه همین‌ست

عشق دیروزی نیست

بربام شهرهای کواکب

میرغضبی

که شاهنامه را از بر می‌خواند!

می‌داند

که جام‌های لبالب

روزی بوی «شرنگ» (۲) می‌گیرند

ساقی و سَلَه «سیماجان» (۳)

از صفحه خباط روزگار

محو می‌شوند.

۷۷/۸/۲۸

## کریم رجب‌زاده

غزلی برای زنده یاد محمود پاینده

کسی که مرگ تو را ناگهان خبر می‌داد

به زخم خورده دلم، زخم بیشتر می‌داد

دوباره «شیون» و «دریا» به خاطر آمد

اجل که داغ تو را از دلم گذر می‌داد

کنار سنگ تو ای کاش، کاش‌های من

برای دیدن تو، لحظه‌ای، ثمر می‌داد

مرا به جای شما، کاش آسمان دستی

از این قفسکده غم گرفته، پر می‌داد

خبر نداشت مرا می‌کشد به ویرانی

کسی که مرگ تو را ناگهان خبر می‌داد

تهران - ۱۳۷۷/۸/۲۸

## حسین خوش تراش

### عصر بارانی ...

طرح دلگیر بارانیت کو؟

محشر خیس عریانیت کو؟

گریه بغضی شکسته شکسته

عصر یکرین بارانیت کو؟

کو حضور غزل‌های زردت

دفتر مهر و آبانیت کو؟

دفتر شعر تو همکلاست

خاطرات دبستانیت کو؟

ای که باگریه دریا شدی تو

ساحل سرد و توفانیت کو؟

سمت هاشور دارد عروجت

طرح دلگیر بارانیت کو؟

## فرامرز محمدی پور لنگرودی

محمود پاینده شون شون به

تی گب نمکار خولی مرمزا داشت

آغوز مال خو همراه کش فرا داشت

«آته کوه» شاهده دریا تی ناجه

«مردون» لات سنگ کول بزا داشت

\*\*\*

یه عومری «لیله کوه» امره بُمؤنسی

قدیم آیان ویتی بُمؤنسی

تی دیل جنگل نابو باغ و بولاغون

اوره کی سوته بی تب خونسی خونسی

۱ - ملهم از صفحه اخبار مجله امید ایران که روالی موزون

داشت و محمود پاینده آن را می‌سرود و این‌طور شروع

می‌شد: «کند امید ایران بحث اخیار».

۲ - نام مستعار محمد عاصمی سردبیر مجله امید ایران.

۳ - سلسله مطالبی در همان مجله به قلم سردبیر آن که

بعدها به صورت کتابی مستقل چاپ شد.

در فراق پاینده (ضمیمه شماره ۵۰ کیله‌وا). ص ۲۹



## آته کو

گویا فرار است این کفش شوم خود را که تازه خریدم در این راه‌های مغموم و گیلی و این کوچه‌های اشک آلود پاره کنم.

هنوز منگِ خاموشی «شیون فومنی» بودم که آرامش ابدی «دریایی لنگرودی» برق از نگاهم ریود. این بار پرواز «محمود پاینده لنگرودی» مرا از خود بیخورد کرده است...

پاینده بسیار نکته‌سنج، حساس و باذوق بود. برخلاف زبان تند و تیز و گزنده‌اش، درونی زلال و شفاف داشت. درادور از احوال همه جویا می‌شد و به همه عشق می‌ورزید. به قول همشهری و دوست همیشه‌اش «آل بسویه» کمتر کسی است که در کوتاهترین برخورد با او خاطره‌ای به ذهن نسپرده باشد. من نیز خاطرات خوشی به همراه زنده‌یاد دریایی لنگرودی، با این مرد فریخته، شاعر و پژوهشگر بلند آوازه استاد محمود پاینده لنگرودی دارم که در فرصتی مناسب بازخواهم گفت.

آته کو زیندیگی مین سَر یا ایسا بر  
آفتاب رِسینه بَ همش سَر به هوا بو  
هیشکس ای پیلو کو توکاله نیدبو هرگی  
این گوسف سَر هر نیدیچی دینه مُشابو!  
شُو شور و خونه دهمیشک او تی تی کتونه  
تسی تی گودنه دَرده اونسانی مُبتلا بو  
اُوخورد ای برنج پوشتی هر سروف دونه  
میمون ای دار چیسک جی صد شال کولابو  
گیلون کِنّا گیلونه ننداره کوه و دریا  
لیلا کو همش خونفسه دریا هدا بو  
تا که توسه دارن، بهاره گرزه گوشابون  
گوش ت گوش دارنونه ب گوشواره طلا بو  
تی سایه امو بیس تی نوشونه ب بداشتیم!  
ای که تی ای شون هر دیل سَر سرد پلامو  
شعر جی بزّا نمک خوجان آخه دوتش  
دُنیا حَم مین همه چی د باد هوا بو

۲۷/۸/۲۸

## شکیبایی لنگرودی پیلو دار

تو آم به، یته دار بی  
آمونام، تی دور ور  
یه دینه، تازه یوله

بعضی وقت

خسه که بوی م

شعر سِر، هر جا کی

مُون سیم

تا دو خون سیم

آگین سایه آم سر

هامیشک -

تی ولگو خال

پیلو دار

آم سَر سایه

آم تکیه بی تو

سالونه، سال

بکتی

بشکسه

ئی

زاگونه بال

## تی آیو صدا...

کی گوی تو بشی هه؟ کی گوی؟ مآذری تو  
امه دادو قالونه اوجاء ذری تو  
تی آیو صدا کوه و دامون فپیته  
آمه کوره تُشکانه پیداء ذری تو  
بکاشتی نیهاله خیاله تی ریشاء  
ایسان قد کشه ته تماشاء ذری تو  
دپرکانه زاگونه، تی هی هی ونی  
آمه تورشایو ماسه مایاء ذری تو  
یه غمزه بدی تو امولوخت وسوختیم  
آمه جون گین، تازه پاپاء ذری تو  
توتوسی نیاداء آمز خروء سراسون!  
یته یته نومه واگویاء ذری تو  
شیون، خواجته میری، بابائی پورانی  
تی کشه می یَن هَمه، جا، داء ذری تو  
بدی تا پیچاء شال و کفتال رنگه  
آمه کرکونه فیکزه، جاچاء ذری تو  
اموزاک و ژیکیم، تو گیلونه گازه  
ویرسانی آمزه خور، ناء ذری تو؟  
پوزه خونده گی یو، دخوشتن؟ مگر بون؟  
امه خوش گمونه حاشاء ذری تو؟  
تی شعزه روخونه دره تیته تیته  
تا دریا موسون، گرگری زاء ذری تو!

## علی بالائی لنگرودی

### پاینده

به خدایی که جز اون، قادر و بخشنده نیه  
جز خدا ای دور و بر هیشکه د پاینده نیه  
لیلله کو قبله دارام بو یه دنه بنده خدا  
قبله دار، قبله اگه نگه، خدا بنده نیه  
یکی بو، یکی نبو، غیر خدا هیشکی نبو  
یه کسی بو که اون موسون د آینه نیه  
گیلون تاریخ و خون کسن تشکه برا  
د خون دین این گردن نیه، شرمنده نیه  
اشک جی یه شو بوشو روخونه و گریه بوما  
بعد از اون، اسلکون مچه سه د خنده نیه  
این کفشون مقر، تا خشت پورده سه دره  
صراط پورده سه دوکونه یو پاورنده نیه  
«بسوته، شاعر ابو، محمود پاینده بویو»  
اونی که خیلی خودش پانه، پاینده نیه

۲۷/۸/۳۰

## علی محمد مسیحا

### تی خوئه...

نوشتی اوجور که بگوم دوز بپورده می دیله  
بخوشتی دریا موسون، غم هدای ککائیله  
لیلله کو گوف، سیا ابرون، نخان بشون بخالی  
تی همزه بو که گو تیم آسمون هچی نیله  
نبی تو، یکه به ای زاکون سوچه یویچه ی بکونن؟  
تو زینسی کی خا بدوجه می پاره زنبیله  
تی احم و توره تی خنده موسونچی بو همه عشق  
تی دم دورا گود آمی کوه جی آزار یله  
تی دیل بو که همه بی گنده واش، سبزی داشت  
نگو ده وانچیشیم او وارنگو و هیله  
تی راشی بال فرشته نه کو ایسه خاکی؟  
تی خوئه وادی نیه، همه گیلون دیله!

۲۷/۸/۳۰

اور وڻوادره

مر گازه گیلانا ایمسال، بدانی، مرگ وابد مست  
گمر ایشکن بو بو پاییز، گل مازونا

وُلگ وورو، شاخه درجین، خاله برجین

"پل گل" نی نتانسته تاب باره، واتباب بنا بوشو



## محمود پاینده لنگرودی

ایتا جی گیلان خورم شاعر و پیله نویسنده

هه فوگون فیشان و لگ و باد میانی جه دس بوشو

آرسو دوکوده امه چوم، غم دپاجانه امه دیل، غر صه مرخه تاودا امه گردن

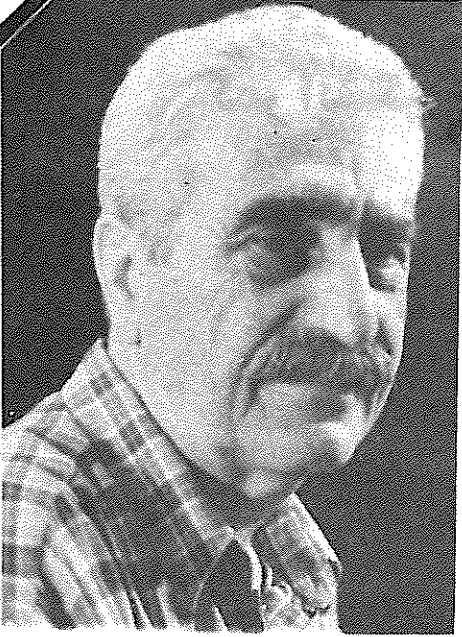
یکشنبه یک آذر، ۸ تاله ۱۱ صب لنگرود مسجد جامع میانی

جماییم و اون یاد مره کس کسا دیل تسلائی بدیم

ماهنامه گیله وا - نشر گیلکان

جامعہٴ هنر و ادب گیلان  
در اندوہ درگذشت  
پژوہشگر بزرگ فرهنگ گیلان  
و شاعر توانا

## محمود پایندہ لنگرودی



به سوگ نشستہ است  
و این ضایعہٴ نابور را به خانوادہٴ آن جاودان یاد ،  
جامعہٴ هنری و ادبی ایران  
و تمامی دوستداران هنر و فرهنگ و ادبیات در کشور ،  
تسلیت می گوید .

آرمون - آذرہوشنگ - آزمودہ - آستانہ ای - آل بویہ - امیرزادہ - امین برزگر - امانی - ادارہ چی - اصلانی - اکسیر - امیری - اکبری - اسلام پرست - اخوان لنگرودی - اصغری - اسلامی - بریرانی - بدرطالعی - بشر - بلگوری - بیزارگیتی - بخش زاد - بنی مجیدی - بندری - بالایی - بیابان گرد جوان - بافکر - بارور - باقری - بہزاد - پور رضا - پنجہ ای - پاد یاب - پرتو - پارسی - پیروزی - پشیمان - پور حسن - پور جعفر - پور جعفری - پیرکاری - پاک سرشت - پہلہ ور - تقی نژاد - تقوی تکیار - تجربہ کار - تغابنی - تاج - تائب - توحیدی - جامعی - جلیلی - جلالی - جکتاجی - جوزی - جہانندیدہ - چراغی - حاکی - حسین زادہ - حیات بخش - خواجہ تاش - خوشتراش - خمami - خوشحال - خدادوست - خدیوی - خداجو - خانجانی - خورشیدی - خمami زادہ - خوشدل - دانش آراستہ - در تاج - دعایی - دہقان - دفاعی - دریاگشت - رحمانی - رادی - ریحانی - رہبر - رفیع زادہ - رحمتی - روحانی - رضا زادہ - روشن - رضایی راد - رجب زادہ - رضازادہ لنگرودی - رسول زادہ - رحیم پور - رنجبر - ربیعی - زیدہ سرایی - زکی پور - سادات اشکوری - ساجدین - سمیعی - سلحشور - سروش گیلانی - سیاوش آبکنار - سکاچائی - شریفی - شمس لنگرودی - شجاعی فرد - شمس معطر - شہرابی - شمسی پور - شکیبائی - شہرستانی - شمیسا - صالح پور - صالحی - صابر - صدیق - صدیقی - صدراشکوری - صمصام - صبوری - ضیا پور - ضیایی - طیاری - طالبی - طاہری - طاعتی - طباطبایی - طاہباز - طویلی - عاشور پور - علیجانی - عشقی - عباسی - علی اکبری - عبدلی - عظیمی - عبدالرضایی - عباسپور - عبدی - عسکری خانقاہ - عمادی - علی دوست - غلامی - غلام دوست - فلاح - فکوری - فاختر - فارسی - فخری نژاد - فائق - فرض پور - فخریاسری - قربان زادہ - کاویانی - کریم - کلکی - کسمایی - کریمی - کہن قنبریان - گورگین - گلشنی - گلعلی پور - موسوی - مہرانی - موسایی - مرادیان گروسی - مرادی - مسیحا - محسنی آزاد - میرزا نژاد - مؤید - محمدی پور - مولوردیخانی - مہری آتہ - میرابوالقاسمی - میرزایی - مرعشی - منوری - مقصدی - محجوبی - مہرمن - میرباذل - مہران فر - میرفطروس - ملک آرا - میرخائف - نوزاد - نیک بین - نوروزی پور - نوری - نیکویہ - نعمت خواہ - نویخت - نصری - نیک مرام - واقف - وندادیان - والہ - وارث فومنی - وہانیان - وحدتی - وثوقی - وتیمہ - مرتاض - یحیی زادہ